

یادداشت های من

بهنام ابراهیم زاده



خرداد ۱۳۹۲

فهرست مطالب

صفحه ۳	من بهنام ابراهیم زاده کیستم؟
صفحه ۷	خطاب به همه عزیزانی که من را حمایت کردند
صفحه ۹	خطاب به نهادهای کارگری و انساندوست در سراسر جهان
صفحه ۱۰	نامه به سازمان جهانی کار آی ال او
صفحه ۱۱	به همسر عزیز و فداکارم زبیده حاجی زاده
صفحه ۱۴	به بهانه چهار آذر روز مبارزه با خشونت علیه زنان
صفحه ۱۷	فقر فرهنگی عامل کودک آزادی
صفحه ۱۸	برای عمو بهنام دوستدار کودکان
صفحه ۱۹	کودکان محترمند
صفحه ۲۰	چند خاطره از روزهای خوب در جمعیت دفاع از کودکان
صفحه ۲۱	اسباب بازی های خشن، تهدیدی برای نسل فردا
صفحه ۲۳	به افکار عمومی و جدانهای بیدار
صفحه ۲۴	به مناسبت سالروز تولد تنها فرزندم نیما
صفحه ۲۵	فردا دیر است همین الان
صفحه ۲۷	گرامی باد ۱۶ مهر روز جهانی کودک
صفحه ۲۸	به مناسبت روز دانشجو
صفحه ۲۹	جشن يك روز برای شادمانی کودکان
صفحه ۳۰	استخدام پسرک
صفحه ۳۴	ان جی او و جایگاه آن در فعالیت اجتماعی
صفحه ۳۶	خطاب به همگان، دستگیری ام در سال ۸۹

ضمیمه:

صفحه ۴۰	نامه های از نیما پسرم و زبیده همسرم
صفحه ۴۹	عکس ها و خاطرات

من بهنام ابراهیم زاده کیستم ؟



خواستم لب فروبندم از درد و رنج خود هیچ نگویم چرا که با خود عهد بسته بودم تا کودکان سرزمینم در عذاب و رنجند فقط زبان گویای گریان آنها باشم. تصمیم گرفته بودم فریادگر مشکلات کارگران و زنان زحمت کش و ... باشم . اما حقایق تلخ زندان که از نزدیک با چشم خود دیدم و با جان و تنم لمس کرده ام مرا به آن داداشت تا برای جلوگیری از تکرار جنایاتی مانند قتل ستار بهشتی و دیگر عزیزانی که در طول سالهای گذشته همچون امیدرضا میرصیافی ها و ... ناجوان مردانه با جسمشان و

روانشان لگدمال شدند، آنچه که بر من گذشت را برملا سازم. نزدیک به سه سال از بازداشت ناعادلانه ام می گذرد تا کنون دندان فشردم تا شاید مدعیان عدل و عدالت از کرده ی خود پشیمان شوند و اجازه دهند در کنار همسر و فرزندم و پدر و مادر پیر و سالخورده ام باشم. تا در این هیاهوی فشارهای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی یاورشان باشم. اما گویا آن سنگ دلانی که بر ستار و مرصیافی ها رحم نمی کنند بر هیچکس نگاه انسانی و اخلاقی نخواهند داشت. آنچه که می نویسم فقط گوشه ای از اتفاقاتی است که بر من گذشته و اگر تحقیرها و تهدیدها ، شکنجه ها و هتاکي ها و حتی تهدید به آزار جنسی را بخواهم بنویسم کتابی را به رشته ی تحریر در می آورم تا هرچه که در دوران بازداشت خیابانی و انفرادی، بازجویی و محاکمه گذشت بازگویی کنم. شاید هنوز کسان زیادی هستند که نمی دانند من نیز همچون ستار بهشتی فرزند طبقه ی کارگری بیش نبوده و نیستم. نمیدانند که من نیز قربانی رفتار وحشیانه و خشونت آمیز مأموران نیروی انتظامی شده ام و نمیدانند که چرا و چگونه بازداشت شدم. اینک نزدیک به سه سال پرده از حقایق فراوانی برداشته شده است و نه تنها برای من بلکه برای خیلی از کسانی که دستگاه اطلاعاتی و امنیتی خصوصاً نیروی انتظامی از نزدیک تجربه کرده اند تردیدی باقی نمانده است که چه تلخی ها ، بی تدبیری ها و ظلم هایی نهفته است. لازم است آنچه که بر من گذشته برای آگاهی مردم عزیز در درجه نخست و سپس جامعه ی بین المللی و فعالان عرصه ی حقوق بشری و در آخر مسئولانی که خود در این فجایع دست داشته اند را بر روی کاغذ بیاورم تا شاید این اقدام گامی باشد در راستای کاهش و جلوگیری از اتفاقات مشابه همچون مرگ وبلاگ نویسانی چون ستار بهشتی ها و امیدرضا میرصیافی ها و صرنهاها ...

من اسد معروف به بهنام ابراهیم زاده متولد سال ۱۳۵۶ از شهرستان اشنویه از استان ارومیه دارای سه برادر و یک خواهر در یک خانواده ی متوسط کارگری به دنیا آمده ام. تا آنجا که یادم هست دوران کودکی و نوجوانی در فقر و بدبختی و در شرایط سخت با ارمغان حکومت نوپای جمهوری اسلامی ایران در دهه ی ۶۰ در جنگ و درگیری و دربه دری و آوارگی گذشت و بخشی از کودکی و نوجوانی ام به همراه خانواده برای سیر کردن شکم خانواده راهی کوره ی آجر پزی ها در شهرستان های دور گذشت و سپری شد. وضعیت خودم و دیدن کودکان کار و خیابان و کارگران و زنان عملاً مرا به سمت فعالیت های اجتماعی و سیاسی کشاند و از همان دوران جوانی از طریق دوستان و رفقا و خصوصاً پدرم جذب کمیته ی هماهنگی و کمیته ی پیگیری تشکل های آزاد کارگری و (حقوق بشری) و NGO جمعیت دفاع از کودکان کار و خیابان شدم. نیمه دهه ی هفتاد و هشتاد اوج فعالیت های وبلاگ نویسی و کارگری و کودک در کل حقوق بشری در کنار دیگر دوستان و دوستانم بود و برای اولین بار در کردستان از طرف وزارت اطلاعات شهرستان اشنویه به جرم شعارنویسی و دیوارنویسی احضار و به مدت یک هفته بازداشت شدم و برای اولین بار در تهران در بهار سال ۸۸ در پارک لاله ی تهران در روز جهانی کارگر توسط نیروهای انتظامی با ضرب و شتم دستگیر و بازداشت شدم.

در این روز به همراه جمعی از کارگران و فعالین کارگری و کودک و دانشجویی و اساتید دانشگاه در پارک لاله ی تهران توسط نیروی انتظامی دستگیر شدم. این درحالی بود که نه تجمعی صورت گرفته بود نه امنیت ملی و آسایش کسی را بهم زده بودیم. از همان لحظه ی اول وقتی در برابر مأموران خودسر نیروی انتظامی مقاومت کردم به شدت مورد ضرب و شتم و توهین و بی حرمتی، هتاکی قرار گرفتم و متعاقب آن به نزدیک ترین پاسگاه نیروی انتظامی پاسگاه ۱۴۸ انقلاب منتقل شدم و در آنجا نیز توسط نیروی انتظامی و لباس شخصی من و دیگر دوستانم دیگر بار مورد ضرب و شتم و توهین و هتاکی قرار گرفتیم و تمام مدت به دستانمان دست بند زده بودند. همگی دستگیرشدگان را ساعت ها در حیاط پاسگاه زیر باران سراپا نگه داشتند و هنگامی که در گروه های پانزده نفری به دیگر پاسگاه (۱۰۵ یا ۱۰۳ سنایی) تقسیم و منتقل شدیم، نیمه شب مرا برای بازرسی خانه بدون حکم قضایی و دادگاه برگرداندند، این درحالی بود که خانواده تا زمانی که مأموران مرا به خانه برنگردانده بودند از من بی اطلاع و مضطرب و نگران بودند. همسر و فرزندم به طرز حیرت انگیزی وقتی مرا با مأموران دیدند وحشت کرده و نگران تر شدند و مأموران بی توجه به وضعیت بد همسر و فرزندم

خانه را تمام و کمال بازرسی کردند و تمامی کتاب ها و دست نوشته ها و حتی بوروشورهای جمعیت دفاع از کودکان و کیس کامپیوتر و درایور ماهواره و دیگر وسایل شخصی ام را ضبط و با خود بردند که تا کنون متأسفانه موفق به بازگرداندن وسایلم نشده ام . بعد از بازرسی وقتی با مأموران لباس شخصی در حالی که من يك لحظه از فکر و خیال و دیدن فرزندم و اتفاقات آن روز غافل نبودم و به پاسگاه برمی گشتم، یکی از آن لباس شخصی های مأموران مدام سربه سرم می زد و تهدید و اذیتم می کرد . آن شب هر پانزده نفر در وضعیت و شرایط بسیار سخت در بازداشتگاه شب را به صبح رساندیم. بطوریکه تا صبح چهارده نفر از جمع پانزده نفر بیدار و ایستاده بودند و بقیه به علت نبود جا و تنگی فضا کتابی خوابیدیم .

دستگیری دوم من در ۲۲ خرداد ۸۹ در تهران بود. بعد از ظهر این روز در خیابان انقلاب به آزادی در يك اقدام از پیش تعیین شده و هماهنگ مأموران لباس شخصی مرا دستگیر و سوار ماشین بی آر تی کردند. بعد از دستگیری مرا به دانشگاه شریف منتقل کرده و تحویل مأموران نیروی انتظامی دادند. دست بند به دست داخل ماشین ون نیروی انتظامی بردند. داخل ماشین چند سرباز درجه دار و سروان تمام به همراه تعداد کسانی که دستگیر شده بودند، حضور داشتند. سروان نیروی انتظامی دست بندم را به شدت محکم و سفت کرد. آنقدر سفت که از همان لحظه ی اول از شدت درد مچ دستم به خود می پیچیدم و درد می کشیدم. بعد هم سروان نیروی انتظامی با کینه و نفرت مرا به زیر صندلی ماشین هل داد و کشاند و سرم را به زیر صندلی فرو کرد و با چنان کینه و دشمنی مرا زیر مشت و لگد و ضربات خود قرار داد که اصلاً برایش مهم نبود، کجای بدنم را نشانه گرفته است و با شدت هرچه تمام تر من را مورد ضرب و شتم و لگدهای پیاپی قرار میداد .جنون سروان نیروی انتظامی تمام نداشت و بی توجه به وضعیت من با قدرت هرچه تمام ضربات آهنی پوتین را بر سر و صورتم و شکم می کوبید. در آن فضای تنگ و کم زیر صندلی ماشین در اثر شدت ضربات و فشار مأمور انتظامی عملاً گیر کرده بودم. توان و یارای اینکه از زیر ضربات پیاپی نیروی انتظامی در بروم و نجات پیدا کنم نداشتم. هر لحظه فشار بیشتری بر من وارد می شد. او می زد ، من زجر و درد می کشیدم. او می خندید و فحاشی و هتاک می کرد و تمامی نداشت. ضرب و شتم و فشار سفتی دست بند پلاستیکی به حدی بود که دست بند به مچ دستم در گوشت دستم فرو رفته بود و در اثر همین ضرب و شتم ها قفسه ی سینه ام و پای سمت چپم و قسمت هایی از بدنم زخمی شده و آسیب دید و تا رسیدم به پلیس پیشگیری همچنان در این وضعیت ماندم .در پلیس پیشگیری

بود که متوجه شدم که بر اثر ضرب و شتم چه بلایی سرم آمد. دست بند پلاستیکی تماماً در اثر شدت فشار به داخل گوشت میج دستم فرو رفته بود. فشار و رفتار غیر انسانی و ضرب و شتم حتی در پلیس پیشگیری توسط چند درجه دار دیگر نیروی انتظامی ادامه پیدا کرد. در آن لحظه از خود می پرسیدم که چگونه يك دستگاه و نهاد امنیتی، آن هم نیروی انتظامی که خود را محافظ و امین مردم می خواند، می تواند و می خواهد با چنین تهدیدها و اربابها و شکنجهها امنیت را در کشور حاکم و برقرار کند و دست به هر کاری بزند. این عمل با کدام اصول اخلاقی و انسانی و کنوانسیون حقوق بشری سازگار است. یادآوری همه اینها برایم عذاب آور است و به همین مقدار بسنده می کنم، تا روشن شود که يك شهروند ایرانی که توسط سربازان گمنام نیروی انتظامی در خیابان و هرجای دیگری دست گیر می شود، تحت چه رفتارها و برخوردها و فشارها و ضرب و شتم هایی قرار می گیرد. من امیدوارم بازگویی آنچه بر من رفته به جای تحقیق در خصوص واقعیت ماجرا و اجرای عدالت به افزون شدن فشارها و تلخ تر شدن ایام زندان نیانجامد. من این پرسش را در مقابل مسئولان و افکار عمومی قرار میدهم که آیا پاسخ اعتراض، مخالفت و حق خواهی و آزاد خواهی در شکنجه و سرکوب است؟

من سه سال زندان کشیده ام، ۵ سال محکومیت دارم، نه تنها خودم بلکه فرزند و همسرم همراه من شکنجه دیده اند، اما در برابر همه این فشارها همچنان بر اعتقاداتم استوارم و خودم را برحق میدانم. من همچنان مدافع حقوق کودکان، کارگران، زنان و رفع هرگونه تبعیض و نابرابری میدانم. من آزادی بیان، عقیده و مطالبات کارگری را حق طبیعی خود می دانم. پرسش من از جامعه و افکار عمومی این است که آیا انتظار این که در صورت ثبوت شکنجه، شکنجه گر باید محاکمه شود انتظار گزافی است؟ بنده در حال حاضر زیر اثر این ضرب و شتم ها از ناراحتی های گردن، گوش، درد و رنج می برم و حتی پزشک قانونی زندان اوین نیز وضعیت پزشکی مرا تأیید کرده است. آنچه که می دانم این است این گونه رفتارها نه با عدالت و انصاف سازگار و نه با استانداردهای بشری. من مدافع حقوق کارگران زندانی و زندانیان سیاسی هستم.

بهنام ابراهیم زاده وبلاگ نویس و فعال حقوق کودکان و کارگران زندان اوین

خطاب به همه عزیزانی که من را حمایت کردند



من بهنام ابراهیم زاده کارگر زندانی ای هستم که با حمایت‌های گسترده شما عزیزان از زندان مرخص شدم تا نزد فرزند بیمارم باشم. نیما پسر ۱۴ ساله ام بیماری دشواری دارد و مدتیست که در بیمارستان محک در تهران بستری است.

نزدیک به سه سال در زندان بودن من و بعد هم بیماری دردناک فرزندم همه مشکلات را بر روی دوش همسرم زبیده حاجی زاده آوار کرد. اما او همچون ستون محکمی ایستاد و اتکای من شد. می‌خواهم همین جا از او بعنوان یک مادر، یک همسر و یک انسان آزاده قدردانی کنم.

اکنون من و زبیده روزهای سختی را پشت سر می‌گذرانیم. من که بخاطر شکنجه‌ها و فشارهای داخل زندان ۷۵ درصد شنوایی گوش چپم را از دست داده‌ام و از درد مهره گردنم درد میکشم حتی فرصت مراجعه به دکتر و درمان برای خودم را نداشته‌ام و همه مشغله‌ام نجات جان تنها فرزندم از چنگ بیماری مهلکی است که دچارش شده است. اما اکنون مقامات پافشاری می‌کنند که به زندان برگردم این در حالی است هنوز فرزندم در بستر بیماری است و به وضعیت پزشکی خودم رسیدگی نکرده‌ام چرا که وقت کافی به خاطر مریضی فرزند عزیزم نداشته‌ام.

ولی چه شیرین است وقتی خود را در حمایت وسیع انسانهای آزادیخواه در ایران و در سطح جهان می‌بینیم. هر روز دوستان بسیاری که هرگز آنها را ندیده بودم و نمی‌شناختم، زنگ می‌زنند و جویای حال نیمای عزیزم میشوند. از فعالین کارگری تا تشکلهای و نهادهای مختلفی که سنگرهای مبارزه کارگران و مردم هستند، از دانشجویان تا کانون‌هایی چون کانون نویسندگان و کانون‌های کارگری و انجمن‌های مختلف همه به سراغمان آمدند و با حمایتشان و پشتیبانی‌شان به ما امید و توانایی بخشیدید. من یک فعال مدافع حقوق کارگر و حقوق کودک هستم. این صدها انسانی که به سراغ ما آمدند در واقع آزادیخواهی و انسانیت را ارج گذاشتند. از تک‌تک عزیزانی که ما را در حلقه محبت خود قرار دادند. ما را حمایت و پشتیبانی کردند و نگذاشتند در این ایام تلخ تنها بمانیم، از صمیم قلب سپاسگزارم. عزیزان قدردانی میکنم.

آرمان من آزادی و برابری است. آرمان من رفاه و شادی برای همه کودکان است. البته آرزوی همین امروزم نجات جان فرزند دل‌بندم نیماست. اما من هنوز يك کارگر زندانی‌ام که به او مرخصی داده شده است و مرخصی‌اش را چند روز چند روز تمدید میکنند تا فراموش نکند که هر آن به سراغش خواهند آمد و دوباره به خاطر مبارزاتش برای آزادی و دفاع از انسانیت به بندش خواهند کشید. اما با این حال چهارم خرداد تنها فرزندم با اینکه در بیمارستان محک دوباره بستری می‌شود و طول درمانش شروع می‌شود مرا به زندان بر می‌گردانند. امروز از همه شما انسانهای آزادیخواه در ایران و در سراسر جهان میخواهم که همچنان من و خانواده‌ام و نیمای من را در حلقه حمایت و پشتیبانی خود قرار دهید و خواهان آزادی بدون قید و شرط من از زندان شوید. نیمای من به پدرش نیاز دارد من باید آزاد و در کنار او باشم.

البته این را هم بگویم که من خود را در درد و نگرانی خانواده‌های بسیاری که عزیزانشان در زندانند شریک میدانم. نگران وضع همکارم محمد جراحی هستم که بیماری سرطان جان او را به خطر انداخته است. و خواهان آزادی فوری او و دیگر همکاران دربندم رضا شهابی؛ شاهرخ زمانی، پدram نصراللهی، رسول بداعی، و همه کارگرانی هستم که در همین ماه اخیر دستگیر شده‌اند.

کارگران و ما انسانهای آزادیخواه زندان نیست. من خواستار آزادی همه جای ما کارگران زندانی و زندانیان سیاسی از زندان هستم.

بهنام ابراهیم زاده عضو کمیته پیگیری تشکلهای ازاد کارگری و جمعیت دفاع از کودکان کار و خیابان - خرداد ۹۲



خطاب به نهادهای کارگری و انсандوست در سراسر جهان



من "اسد" بهنام ابراهیم زاده در سال ۸۹ دستگیر شدم. حتما در مورد من و داستان دردآور زندگی ام شنیده اید. من را خیلی ها می شناسند. من را با مبارزاتم می شناسند. من فعال کارگری و مدافع حقوق کارگر و همه انسانهای دردمند هستم. من مدافع حقوق کودک هستم. سه سال را در زیر شدیدترین فشارهای جسمی و روحی در زندان گذراندم تا اینکه مصیبتی باورنکردنی به من روی آورد و آنهم مبتلا شدن تنها فرزندم نیما به بیماری سرطان خونی است. فشار آوردم و خواستار مرخصی برای بودن بر سر بالین فرزندم شدم. حمایت های بسیاری از من شد. بالاخره به من حکم مرخصی دادند. توانستم در این مدت کنار فرزندم باشم. در این مدت حتی نتوانستم در مورد معالجه بیماریهایی خودم که در زیر شکنجه پیدا کرده ام، اقدامی کنم. چون اولویتم فرزندم بود.

بطوریکه هفتاد و پنج درصد از شنوایی گوش چپم را از دست داده ام. و در مهره های گردن نیز آسیب دیده ام. یکماهی میشود که خطر بازگرداندن من به زندان فشار بر روی من و فرزندم و همسرم شده است. چون مرخصی ام را تمدید نکرده اند. تا اینکه گفتند در صورتی مرخصی شما تمدید میشود که پزشکی قانونی فرزندت را ببیند و نظر پزشکان را تایید کند. در آخرین تماس در ۱۹ مه نیز حرف آخرشان را ظاهرآ زدند و گفتند اصلا نیازی نیست تا دیدار پزشکی قانونی از فرزند شما صبر کنیم. شما را به زندان بازمیگردانیم بعدا اگر نیازی شد دوباره به شما مرخصی خواهیم داد. معلوم نیست. از نظر اینها باید چه اتفاقی بیفتد که اینها به من مرخصی مجدد دهند تا در کنار فرزندم باشم و معالجات او را دنبال کنم.

دوستان کارگر، مردم آزادیخواه،

با این فشار ها نه تنها من بلکه فرزند و همسرم نیز دارند شکنجه میشوند. من و خانواده ام به بیشترین حمایت و پشتیبانی جهانی نیاز داریم. ما را تنها نگذارید. و همچنان در حلقه حمایت و پشتیبانی گرم خود نگاه، دارید. فشار بیاورید و نگذارید که من را به زندان بازگردانند. نیما و همسرم به من نیاز دارند. این يك درخواست اولیه انسانی است، به هر شکلی که میتوانید ما را مورد حمایت و پشتیبانی قرار دهید.

به سازمان جهانی کار آی ال او



۴ ژوئن اجلاس سالانه جهانی کار است. من بهنام ابراهیم زاده بخاطر مبارزاتم در دفاع از حقوق کارگر و حقوق کودکان ۵ سال حکم زندان دارم. سه سالش را پشت سر گذاشته ام و الان نیز با وجودیکه تنها فرزندم بدلیل ابتلا به سرطان خونی بستری است، میخواهند من را به زندان بازگردانند. از همه نهادهای کارگری و انساندوست در سراسر جهان انتظار دارم که در برابر این تصمیم اعتراض کنند. خواهان آزادی فوری و بدون قید و شرط کارگران زندانی و زندانیان سیاسی شوند. از نمایندگان اتحادیه کارگری در اجلاس آی ال او انتظار دارم که از مبارزات کارگران در ایران و از انتظار من حمایت و

پشتیبانی کنند. اما به شما که به عنوان سازمان جهانی کار، آی ال او که به اسم کارگر دارید سخن میگویند، اعتراض دارم که تا کی در برابر این همه بی حقوقی سکوت میکنید. انتظار من کارگر اینست که دولتهای شرکت کننده در اجلاستان را زیر فشار بگذارید که پایه ای ترین حقوق کارگران و انسانها را رعایت کنند. حق تشکل، حق اعتصاب، آزادی بدون قید و شرط بیان همگی مثل نفس کشیدن و حقوق پایه ای انسانی است و نقض آنها يك تخلف آشکار است. بویژه در ایران فقر و گرانی بیداد میکند. دستمزدهای چندین برابر زیر خط فقر زندگی بخش عظیمی از جامعه را به نابودی کشانده است.

امروز کارگران در ایران بخاطر اعتراض به این وضعیت و حق و حقوق پایه ای خود در زندانند. باید به این دستگیری ها و به فشار به رهبران و فعالین کارگری باید اعتراض شود. من با نوشتن این نامه تلاش کردم صدای اعتراض خودم و خانواده ام و کارگران زندانی و همه زندانیان سیاسی باشم.

به همسر عزیز و فداکارم سبیل مقاومت و پایداری زیبیده حاجی زاده



با سلام و درودهای بی پایان بر شما همسر و همدم و همسنگر روزهای سخت. روزهایی که در بدترین حالت و دهشناک ترین وضعیت خم به ابرو نیاوردی و با تمام توان و قدرت در کنارم بودی. من در اینجا برای چندمین بار می خواهم از شما به عنوان یک همسر و یک مادر و همراه خوب تشکر کنم. من در حالی برای نام مینویسم که دیگر در کنار شما همسر عزیز و تنها فرزند بیمارم نیستم. حاکمان

جمهوری اسلامی با وجود درخواستهای مکرر خودم و تاکید پزشکان بیمارستان مرا به زندان برگرداندند. من امروز صدای اعتراض نیما ها و زیبیده ها هستم. صدای اعتراض کارگران زندانی و زندانیان سیاسی هستم. برای همین من را به زندان برگرداندند. من را به زندان بازگرداندند چرا که دیگر نمی خواستند صدای هزاران کودکی باشم که فقر و فلاکت آنها را از مدرسه و خانواده به کار و خیابان پرتاب کرده و زندگی شان در خطری هر روزه است. نمی خواستند صدای هزاران زن مرد و کارگری باشم که به بدترین شکل از سوی سرمایه داران حاکم حقوق اولیه شان دارد لگد مال میشود. من را به زندان بازگرداندند بخاطر دهها و هزاران دلیل دیگر از همین دست ؛ من امروز دست به اعتصاب غذای نامحدود زده ام . بخاطر اینکه به تبعیض و نابرابری معترضم. به تبعیض تحت عنوان کرد و ترک و لر و عرب معترضم. اینها میکوشند تحت این عناوین میان صف ما کارگران تفرقه ایجاد کنند و برای اجرای این سیاستشان من که انسانی هستم زاده شهری در کردستان مورد تحقیر و توهین قرار میگیریم. من به اینها همه معترضم.

همسر عزیزم گرچه اعتصاب غذا را مغایر با موازین انسانی و حقوق بشری و حق حیات میدانم اما این آخرین و تنها راهی است که دستگاه قضایی و امنیتی برای من باقی گذاشته و بر من تحمیل کرده اند. آنها با وجود اینکه می دانستند تنها فرزند بیمارم در وضعیت خوبی نیست و با توجه به تاکید پزشکان بیمارستان محک نیاز مبرم به حضور من دارد اجازه ندادند در کنار شما و تنها فرزندم نیمای عزیز باشم . حتی اجازه ندادند به وضعیت پزشکی خودم که بر اثر همین فشارها و ضرب و شتم های بازجویان و شکنجه گران بر من وارد کرده اند،

برسم. همانطور که پزشکان زندان اوین این وضعیت مرا بارها تایید کرده اند که باید به وضعیت ارتروز گردن و گوش سمت چپم برسم.. این گونه برخوردها و رفتارها ی تحقیر آمیز ؛ شرم آور ترین رفتارها با يك زندانی سیاسی است.

همسر عزیزم امروز وقتی از خواب بیدار شدم مثل همیشه از فقدان دوری شما و تنها فرزندم نیمای عزیز دلتنگ شدم. این روزها خیلی به تو به عنوان همسر و مادر و دوست خود فکر می کنم. شاید تصور نکنی که من چقدر به تو و تنها فرزندم فکر می کنم. به آن حرفهای دوست داشتنی هر روزه ات فکر میکنم. وقتی به یاد می آورم که چگونه آنهمه نارحتی های متعددی که هر زن دیگری را خسته میکرد را صبورانه متحمل میشوی قلبم مجروح می شود. دریغ که در آن زمان نوع زندگی من به گونه ای بود که به زحمت وقت کافی حتی برای فکر کردن داشتم. عزیزم فقط نمی دانم وقتی برگردم اوضاع چگونه خواهد بود ؟ فقط می دانم من مدت طولانی از شما دور خواهم بود. میدانم ما نخستین خانواده ای نیستیم که دچار این وضع شده ایم. من به شما اطمینان می دهم که آرمان وهدف ما و عشق به انسانیت به قدر کافی قوی است که تحمل همه این دردها را برای ما ممکن کرده است. زیباترین و دلگرم کننده ترین چیز امروز برای ما حمایت و وفاداری دوستان ورفقا و مردم عزیزوهم طبقه ای هایمان است. و میدانم تنها عشق و اخلاص دوستان ورفقا و مردم عزیز خواهد بود که در تحولات آینده مرا یاری خواهد کرد. همسر عزیزم من شخصا دو تعهد مهم در زندگی ام دارم. یکی تعهد در مقابل

تو یار عزیزم و فرزندمان و خانواده ام که دردهای من فشاری بر قلبشان است و دیگر در برابر مردم و انسانیت. بخاطر همین تعهدات است که امروز در بند هستم. اعتقاد و تلاش من برای رهایی انسان ها را به بهای سنگینی برای خود خریدم. به بهای بازداشت و حبس سنگین و مریضی تنها فرزندم تمام شد. اما بدان که افق روشنی درمقابل همه ما که قلبمان برای انسانیت می طلبد قرار دارد. امید به این افق شادی قلب من و چشمان من است. اکنون در این موقعیت به سادگی و در حین حال پیچیده قرار دارم. لحظه ای که کودکی از پدرش می پرسد چرا نمی توانی پیش ما بمانی ؟ و پدر باید این کلمات دشوار را برزبان بیاورد که بچه های کوچکی مثل تو وجود دارند و هستند و بعد صدایش خاموش می شود.

همسر عزیزم من در بدو تولد با حرص وولع برای ازاد بودن به دنیا آمدم. من ازاد متولد شدم. ازاد از هر نظر که می توانستم تصور کنم. اما وقتی در جوانی فهمیدم که ازادی از من گرفته شده است، در آن زمان بود که کم کم تشنه ازادی شدم. در ابتدا فقط ازادی را برای خود

می خواستم که تا هر وقت می خواهم در شب بیدار و هر چه را دوست دارم بخوانم و هر جا که می خواهم بروم. اما بعدها وقتی بزرگتر شدم در آرزوی این آزادیهای شرافتمندانه بودم که امکان پیشرفت داشته باشم و کاری برای جامعه ام به پیش ببرم. از آزادی برخوردار باشم و یک زندگی مشروع و امن داشته باشم. اینکه کسی مزاحم نشود. اما وقتی کارم را با ان جی او های کودکان آغاز کردم بیشتر فهمیدم که نه من ان آزادی ها را ندارم. در اینجا بود که به عرصه کار در دفاع از حقوق کودکان و تشکل های کارگری از جمله کمیته پیگیری... پیوستم و شوق من برای ازاد شدن به شوق و ولع بزرگتری برای ازاد شدن مردم من تبدیل شد. این اشتیاق برای ازاد کردن مردم و امکان زندگی شرافتمندانه و محترمانه داشتن بود که به زندگی من جان داد. مرا ترغیب کرد که در دفاع از کودکان و کارگران و زنان به میدان بیایم. روشن است که من از دیگران فداکار تر و با فضیلت تر نیستم. اما دریافتم در زمانی که مردم من ازاد نیستند و فقرواز هم گسیختگی و توهین و بیحقوقی زندگی میلیونها انسان را به تباهی کشیده است، وقتی زندگی کودکان کار را دیدم که چگونه در خیابانهای شهرها و روستاها کار می کنند و نمی توانند به مدرسه بروند. وقتی دیدم که زنان برای امرار معاش از تن و وجود خود نیز می گذرند. وقتی دیدم که دختران جوان ما به کشورهای عرب همسایه فروخته می شوند و این امر منجر به زیر پا گذاشتن معیارهای انسانی می شود. و خلاصه همه اینها، راه مبارزه در دفاع از حقوق انسانها را پیشه خود کردم.

همسر عزیزم مردم خواستار سهمی عادلانه تر در تمامی زمینه ها در ایران هستند. آنها خواهان برخورداری از امنیت و آسایش و رفاه و داشتن حقوق سیاسی و اجتماعی برابر هستند. چون بدون ان نا توانی های ما ابدی خواهند بود. من بخاطر همین حرفها و همین دغدغه ها در زندانم. گفتن چنین حرفهایی و فکر کردن و تلاش کردن برای ان جرم است. برای همین است که کارگر را زندانی میکنند. برای همین است که زندانیان سیاسی در زندانند. ولی گفتن این عقاید بخشی از جدال ما برای ازاد بودن است. این همان چیزی است که ما مردم و ما زندانیان سیاسی برای آن مبارزه می کنیم. مبارزه برای به دست آوردن حق زندگی کردن و پاره کردن زنجیری که میخوانند بر گردن ما مردم باشد.

همسر عزیزم ازاد بودن فقط در انداختن زنجیر ها نیست بلکه یک وجه دیگرش زندگی کردن به شیوه ای است که ازاد بودن را به قانون جامعه و رسم و سنت آن تبدیل کنیم.

همسر زندانی بهنام ابراهیم زاده زندانی سیاسی دربند زندان اوین بند ۳۵۰ خرداد ۹۱

به بهانه چهار آذر روز مبارزه با خشونت علیه زنان



قبل از اینکه به پدیده خشونت بپردازم جا دارد یاد و خاطره سه خواهری که در جمهوری دومینیکن معروف به خواهران میرابال در سال ۱۹۶۰ در دوران دیکتاتوری رافائل تروخیو به طرز وحشیانه قتل و عام شدند را گرامی بداریم. خشونت علیه زنان می رود تا پدیده ای هشدار آمیز در جهان تبدیل شود پدیده ای که بر کرامت میلیونها زن تأثیر می گذارد. این پدیده منبع اصلی نابرابری ها، تبعیض ها و نزاع در حریم خصوصی و عمومی است و نه تنها در حریم خصوصی موجب نزاع های جانفرسا و تأثیرات سوء بر فرزندان است بلکه در حیات عمومی نیز وجهه زن را خدشه دار کرده و از او نه به عنوان يك انسان بلکه به عنوان يك ابزار و در جهت مطامع استفاده می شود. پدیده خشونت علیه زنان در حین حال به تدریج در حال تبدیل شدن به مرکز ثقل موضوعات بشر دوستان است. هرچند بحث محورها و شاخه های گوناگونی را شامل می شود اما به طور اخصی یکی از شاخه های گوناگونی را شامل می شود اما به طور اخصی یکی از شاخه های مربوط به خشونت علیه زنان قتل های ناموسی است که تنها و تنها قربانی آن زنان هستند زنان در ایران با تمام انواع خشونت ها و سوء استفاده ها به دست اعضای مرد خانواده و عناصر دولتی مواجهند. اشکال مختلف خشونت شامل: تجاوز، سوء استفاده داخلی مثل قتل همسر، قطع عضو، سوزاندن و زایل کردن چهره با اسید، ضرب و شتم! قتل های ناموسی برخاسته از سنت های غلط و زندانی کردن و شکنجه می شوند. بسیاری از این موارد حتی گزارش نمی شوند و تقریباً تمام عاملان آن از مجازات می گریزند زندگی میلیونها زن در ایران محدود به سنتهاست که تنها ارمغان آن برای زنان انزوای وسیع و اطاعت مطلق از مردانی است که با خشونت بر زنان کنترل (مالی) دارند در بسیاری از قسمتهای ایران زنان کنترل سنتی مردان بر تمام ابعاد زندگی، بدن بیان و رفتار خود را به عنوان «قمست» یا «تقدیر» خود می پذیرند، اما افشاگری های رسانه ها، فعالیت حقوق زنان و تحرك آنان شاهد شکل گیری آگاهی در برخی زنان در رابطه با حقوقشان هستیم که به عمق دنیای منزوی زنان راه یافته است. اما اگر زنان درصدد اعمال این حقوق برآیند غالباً با سرکوب و مجازات های بیشتر مواجه می شوند. میزان قتل و عام های ناموسی همگان با افزایش آگاهی زنان نسبت به حقوق افزایش یافته است. بی تفاوتی های دولتی قوانین تبعیض آمیز و تبعیض جنسیتی و مند زن در نیروهای پلیس و ضابطان قضایی

مصونیت عاملان این جنایت ها را تضمین کرده است. مسأله اساسی در این قبیل قتل ها و خشونت ها علیه زنان این است که بسیار از مردان بدون داشتن دلایل ناموسی دست به قتل محارم یا همراه خود می زنند و با این دلیل از مجازات شانه خالی می کنند. حتی بسیاری از پدران نیز با توجه به قوانین موجود در کشور و اینکه پدر در صورت کشتن فرزند تنها تعزیر می شود نه تنها دست به ارتکاب قتل های ناموسی زده بلکه کودکان خود را مورد آزار و اذیت و قتل قرار می دهند. خشونت علیه زنان یک پدیده جهانی است در حین حال نسبت زنانی که خشونت فیزیکی را در طول عمر خود به وسیله ماهر در جرم تجربه کرده اند از یک کشور به کشور دیگر و حتی استانی دیگر متفاوت است. در عین حال انتظار می رود زنان در اکثر اوقات کتک خوردن را بر اساس اوضاع اجتماعی دیرینه در مورد زنان تحمل می کنند. در ایران در مناطق جنوب کشور و سیستان و بلوچستان و در کردستان قتل های ناموسی بنا به قوانین عقب مانده و ارتجاع وضع شده زد زن بیشتر صورت می گیرد. سازمان ملل آمار سالانه خود را حدود ۵ هزار زن قتل های ناموسی در جهان گزارش داده است سازمان دیده بان حقوق بشر قتل های ناموسی را این گونه تعریف می کند. اقدامات خشونت بار و بی رحمانه برای کشتن یک زن یا ختر به دست مردی از اعضای خانواده اش که حس کرده است به خاطر اعمال آن دختر یا زن آبرو و حیثیت خود و خانواده اش زیر سؤال رفته است سازمان ملل همین تعریف را برای قتل های ناموسی پذیرفته است. یک زن یا دختر می تواند بنا به دلایلی مختلفی متهم به بی آبرو کردن خانواده اش شود تسلیم نشده به یک ازدواج اجباری قربانی شدن جنسی، گریز از منزل و نیز طلاق گرفتن یا اعلام تصمیمی برای جدا شدن از شوهر «حتی اگر آن شوهر مرد بدی باشد» به سادگی می تواند از سوی اعضای مرد خانواده به عنوان واقعه ای که باعث شرمساری و آبروریزی هم خانواده شده است، تلقی می شود در این صورت زن یا دختر نگون بختی که مرتکب یکی از آنها شده است یا حتی متهم به ارتکاب آنها شده باشد ممکن است برای حفظ آبروی مردهای خانواده اش کشته شود در قتل های ناموسی قائل غالباً برادر، پدر، عمو، دایی یا مردی از اقوام و دوستان خانوادگی زن یا دختری است که کشته می شود. در ایران پلیس و قوه قضاییه از انجام قتل های ناموسی و کشتن زنانی که متهم به فساد اخلاقی یا بی آبرو کردن خانواده هایشان بوده اند چندان هم ناخشنوی نیستند و برای حفظ جان زنان و دخترانی که از سوی شوهر، برادر، پدر، یا آشنایان خود در معرض خطر و تهدید جانی قرار دارند عملاً کاری نمی کنند. قتل های ناموسی معمولاً در مناطق روستایی یا خانواده

های فقیری که ریشه روستایی یا وابستگی های چیره ای دارند اتفاق می افتد. قتل های ناموسی غالباً اقدامی هستند که اعضای مرد يك خانواده برای جلب رضایت اجتماع و محیطی که در آن زندگی می کنند انجام می دهند به عبارتی واضح تر، شوهر یا برادر یا پدری که همسر یا خواهر یا دختر خودش را می کشد در حقیقت این کار را نه برای رضایت خاطر خود بلکه غالباً برای خشنودی اقوام و آشنایان و اهل روستا یا محل و اعضای طایفه انجام می دهد تا در میان شان احساس سرافکنندگی و شرمساری نکنند. نوع دیگر قتل های ناموسی هستند که به آنها «خودکشی حیثیتی می گویند» بر اساس مطالعات سازمان های حقوق بشری به عمل آمده فقط ۵ درصد قتل و خشونت‌هایی که علیه زنان به کار گرفته می شود آمار بیرونی پیدا می کند یعنی ۹۵ درصد این موارد در خفا صورت می گیرد. تبعیض و آپارتاید جنسی نابرابری تعدد زوجات، به حقوقی و توهین، بی حرمتی قوانین مدون و مرسوم درباره حق ارث و دارایی و نابرابری جنسیتی درباره حق ارث حق مالکیت مشارکت پایین زنان در تصمیم گیری، توان تصمیم گیری کم، تجاوز، برخورد های فیزیکی حی روحی و روانی و تنگناهای مالی و اقتصادی و سوء استفاده های مالی مدام توسط مردان علیه همسرانشان صورت می گیرد. این قبیل مجازات‌ها که مخالفان از آن به عنوان مجازات‌های ترذلی نام می برند از جانب حامیان و مدافعان حقوق بشر به شدت مورد انتقاد قرار گرفته وضع و لغو آن تشویق می شود مطابق ماده ۷ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی منع شده است. هیچ کس را نمی توان مورد شکنجه یا مجازات‌ها و رفتارهای ظالمانه یا خلاف شأن انسانی یا ترذیلی قرار داد دولت ایران از دولت هایی است که به این میثاق پیوسته است و قاعدتاً باید به آن متعهد باشد. ولی همگان بر این باورند که زنان در زیر چتر اسلام سیاسی از هیچ گونه حق و حقوقی برخوردار نیستند. موارد ذکر شده بالا و دهها و صدها موارد ناگفته دیگر کار نامه سی ساله سرکوب و خفقان و بی حقوقی و توهین تبعیض و نابرابری زن ستیزی برهگان روشن و واضح است طرح های سرکوبگرانه امنیتی و پلیسی در مراکز عمومی و اتوبوسها و مترو و ادارات دولتی و در خیابانها حتی در دانشگاه ها و مدارس برای مهار حجاب در دستور کار پلیس و نیروهای امنیتی بوده و هست. نمونه بارز خشونت علیه زنان است.

جوانان و دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب ایران

آذر ماه ۱۳۹۱

فقر فرهنگی عامل کودک آزادی به بهانه اول آذر روز مبارزه با کودک آزادی

کودک آزادی، تعاملی نابرابر است که کودک به عنوان قربانی بی پناه و بدون حامی در یکسو و والدین و سرپرستان او در سوی دیگر حوادث تلخ قرار دارند. آگاه نبودن والدین از حقوق فرزندان و بی احترامی به شخصیت کودکان در شکل گیری رخداد‌های مربوط به کودک آزادی دخیل است. کودک آزادی به هر دلیل پدیده‌ای منفور، غیر قابل توجیه و نپذیرفتنی است. که از دیدگاه انسانی و اجتماعی قابل دفاع نیست مشکلات والدین نظارت نکردن های حمایتی و نظایر آن، هیچگاه در هیچ فرهنگ و آیینی، دلیل قانع کننده‌ای برای آزار کودکان و مرگ آنان به واسطه ی اذیت های جسمی و روحی نیست و نخواهد بود. کودک آزادی، عبارت از هرگونه فعل یا ترك فعلی است که موجب آزار و اذیت روحی، جسمی و ایجاد آثار ماندگار در وجود يك کودک شود؛ برخی از این آثار می تواند مخفی باشد. ممانعت از حاضر شدن در کلاس درس، محرومیت کودک از خوردن غذا، حبس در حمام و انباری و زیر زمین اتاقهای تاریک، مکانهای هولناک و نظایر آن از اشکال مخفی و مصادیق کودک آزادی است تنبیه بدنی و تجاوز جنسی به کودک نیز از انواع کودک آزادی فیزیکی است. عوامل موثر فقر بزرگ ترین معضل کراشناسان و فعالان حقوق کودک معتقدند که کودک آزادی به طبقه خاص اجتماعی، خلاصه نمی شود و در همه اقشار با سطوح فرهنگی و اقتصادی متفاوت و جنسیت های زن و مرد امکان وقوع دارد، البته به طور طبیعی هرچه سطح فرهنگی والدین افزایش یابد کمتر می شود. فعالان حقوق کودک معتقدند خط فقر، بهترین معیار برای ارزیابی تنیدگی های روانی خانواده های امروز است این در حالی که بر اساس آمارهای رسمی، تعداد قابل توجهی از مردم کشور در حاشیه خط فقر زندگی می کنند. بنابراین، فقر عاملی برای بروز مشکلات رفتاری است و تا زمانی که این معضل به صورت اصولی حل نشود سایر راهها و راه حلها چندان کار ساز نخواهد بود. بهنام ابراهیم زاده از فعالان حقوق کودک نیز می گوید فقر و تأمین هزینه های سنگین زندگی، پدر و مادر را مجبور به کار در دو یا سه شیفت کاری می کند بنابراین امکان سرپرستی و تربیت درست فرزند خود را ندارند به همین دلیل کودک بدون مراقبت والدین پرورش می یابد همین عامل به صورت طبیعی به بروز رفتارهای پر خطرمند اجتماعی از سوی کودکان دامن می زند بنابراین بی انصافی است که کودکی را به خاطر محرومیت های اجتماعی و خانوادگی دچار انواع آسیب های اجتماعی می شود. مجرم و مستحق مجازات و

حتی مرگ بدانیم. او بیشترین فراوانی کودک آزاری را مربوط به آزار خیلی شدیدی می داند و معتقد است از بین انواع آزارها آزار جسمی فراوانی بیشتری دارد و کتک زدن بیشترین نوع این آزار به شمار می رود. متأسفانه ۲/۷ درصد از آزار کودکان نیز به مرگ منتهی می شود و بیشترین آزارها را از سوی نا پدری ها آزارهای عاطفی و جنسی استفاده شود و جنس بیشتر آزاردهندگان مذکر است و تعداد آزاردهندگان متاهل، بیشتر از آزار دهندگان مجرد است. ۵/۶۲ درصد آزاردهندگان را مردان و ۳۷ درصد آنان را زنان تشکیل می دهند با این وجود مردان بیش از زنان به کودکان آزار می رسانند ولی زنان آزارهای سخت تری را اعمال می کنند. و دختران بیشتر از پسران در معرض کودک آزاری هستند آزار اعمال شده بر پسران بیشتر از دختران است. کودکان در چند گروه سنی، شامل زیر سه سال، بین ۳ تا ۶ سال، ۶ تا ۹ سال و ۹ سال به بالا جای می گیرند در این بین کودکانی که بیش از ۹ سال دارند بیشتر در معرض آزارهای عاطفی قرار می گیرند تا آزارهای جسمی. کودکانی که در کنار پدر و مادر زندگی می کنند برخلاف انتظار بیشتر در معرض آزار قرار می گیرند اما آمارهای آزار در بین سرپرستان کودکان متفاوت است پسران ۳/۴۹ درصد مادران ۲۱ درصد، نامادری ۹/۱۲ درصد، ناپری ۴/۴ درصد از موارد آزار را به خود اختصاص می دهند ولی مادر و نامادری به دلیل ارتباط بیشتری که با کودک دارند، آزارهای سخت تری را نسبت به آنان روا می دارند متأسفانه در ایران متولی نهاد و سازمان خاصی برای پیگیری موضوع کودک آزاری وجود ندارد. به امید زندگانی سعادت‌مندانه یکایک انسانها به ویژه کودکان دنیا.....

برای عمو بهنام دوستدار کودکان

امروز ۱۶ مهر روز جهانی کودک سومین روز جهانی کودک است که عمو بهنام در کنار ما نیست عمو بهنام ما که به جرم دفاع از ما کودکان در زندان و به حبس محکوم شده است امروز که ایستاده ایم تکیه گاه روزهایی را که بر زمین می افتادیم ترا می بینیم که تمام فداکاری هایت چگونه رنج ها را به جان خریدی و به همراه دیگر دوستان و رفقاییت در کنار ما کودکان بودی انبوه دردهای طاقت فرسا را تاب آوردی تا ساقه های ضعیف جان ما تنومند شود ترا دوست داریم به اندازه همه مهربانی هایت و خوبی هایت... عمو بهنام عزیز با تو بودن و از تو گفتن برایمان معنی و تفسی در بر دارد تو همه چیز ماهستی یقین داریم که در پشت دیوارهای زندان اوین هنوز قلبت برای ما کودکان می تپد

جمعی از کودکان در جمعیت دفاع از کودکان کار و خیابان مهر ۹۱

کودکان محترمند

کودکان برخلاف تصور برخی فرهنگ ها موجوداتی منفعل نیستند. بلکه شهروندانی فعال هستند که می توانند باعث توسعه و پیشرفت جوامع شوند. کودکان حرفهای زیادی برای گفتن دارند. ما باید به کودکانمان گوش کنیم در ایران و سراسر دنیا. شکاف میان نسلها زیاد شده است و بعضا نبود درد مشترک میان والدین و جوانان به مساله مهمی تبدیل شده است. گوش کردن به کودکان شاید به نظر ساده بیاید ولی در عمل بسیار سخت است. چون باید به آنها فرصت بدهیم که خودشان را بیان نکنند. باید به امیدها و آرزوهای بچه ها توجه کرد. بگذاریم کودکی کنند و شاد باشند تا خلاقیت هایش رشد کند. دوستداران و فعالان حقوق کودکان امسال بر مسئولیت بزرگترها برای جویا شدن نقطه نظرات و خطوط فکری کودکان و جدی گرفتن آنها تمرکز دارند .. باید در جهت رشد شایستگی هایشان برای مشارکت درست و معنا دار تاکید کنیم. به هر شکل مختلف و متنوع از ارتباط که برقرار می کنند این مسئله حقوق کودکان را تضمین می کنند و به آنها آزادی ابراز عقیده می دهد . در هنگام تصمیم سازی بر مسائلی که بر آنه تاثیر گذاری بر دنیای اطرافشان یاد بگیرند راهی که ما در آغاز آن هستیم تا دنیایی که در آن نظرات کودکان به طور روزمره مورد توجه قرار گیرد. راهی نیست که يك شبه طی شود مانند هم فرایند های عقلانی این افراد نیز وابسته به اندوختن دنیایی جدید بالا بردن درك مشترك و فائق آمدن بر عادت های قدیم و مقاومت هاست. ما باید بیاموزیم که چگونه به صورت موثر نظرات کودکان و نوجوانان را جویا شویم و صداهای مختلف و متعدد آنها را از طریق مختلفی ابراز می شود که از هم باز بشناسیم و بیاموزیم. چگونه این پیام های کلامی را تغییر کنیم به علاوه ما باید مطمئن شویم که فرصت ، زمان و مکان امنی برای شنیدن نظرات کودکان و نوجوانان وجود دارد و این نظرات جدی گرفته می شود.



چند خاطره از روزهای خوب در جمعیت دفاع از کودکان

خانواده‌ی ندیم در شرایط بدی به سر می‌بردند خانه‌ی مناسبی برای زندگی نداشتند و حتی پولی کافی برای دادن اجاره‌ی همان يك اتاقی که به اصطلاح اجاره کرده بودند را نداشتند. گفتگویی که با ندیم در متروی تهران داشتن قلبم را مجروح کرد حدود نیم ساعت با او بودم از خودش و زندگی اش و پدر و مادرش صحبت کرد. وقتی به خانه‌ی آن‌ها سر زدم نه از شور و نشاط در آن خانه خبری بود و نه کسی بویی از زندگی را در آن جا احساس می‌کرد تنها چند نفر دور هم جمع شده بودند تا با هم نفس بکشند و هر کدام برای خود زنده بمانند.

ندیم صالحی ۹ سالش بود اما هرگز مدرسه نرفته بود آرزو داشت مدرسه برود و درس بخواند اما با کدام پول؟ امروز از آن مردگی در آن خانواده خبری نیست ما با کمک دوستانمان توانستیم شرایط خوبی برای ندیم و خانواده اش مهیا کنیم. اکنون شرایط تحصیل برای ندیم فراهم شده است و به درس خواندن مشغول است.

به طور کلی این خانواده در حال حاضر در يك آرامش نسبی به سر می‌برد که البته با آن حالت ایده آل فاصله‌ی زیادی دارد اما تلاش ما همچنان برای بالا بردن و نزدیک شدن به این ایده آل ادامه دارد. اما امروز قلبش امانش را بریده بود نمی‌دانست که کدام دردش را تحمل کند. تیری که قلبش می‌کشید را تحمل کند یا اینکه دردی که به خاطر نداشتن توان مالی برای خانواده می‌کشید. درد قلبش به او اجازه نمی‌داد تا بتواند کار کند اوضاع مالیشان مناسب که نه، خوب نبود. اجاره‌ی خانه‌ی کوچکش نیز مزید بر علت شده بود. دیروزی سخت و طاقت فرسا برای محمد رقم خورده بود. محمد به همین منظور در سر چهار راه‌ها سخت مشغول کار بود، کار پاك کردن شیشه‌ی ماشین‌ها. ساعت‌های طولانی کار می‌کرد تا امروز، خوشبختانه با تلاش بچه‌های جمعیت دفاع از کودکان و پیگیری‌های صورت گرفته در مورد درمان وی سبب شد امروز با قلبی سالم در جستجوی کار مناسبی باشد. بچه‌های ما پرداخت نیمی از اجاره‌ی بهای خانه‌ی او را قبول کردند بدین ترتیب یکی از بزرگترین بارهایی که بر دوشش بود برداشته شد. امیدوارم که بتوانیم فردایی را برای این خانواده در نظر گرفت که محمد کار مناسبی داشته باشد و شرایط برای تحصیل فرزندانش فراهم شود.

اسباب بازی های خشن تهدیدی برای نسل فردا

کودک به وسایل سرگرمی و اسباب بازی نیاز مبرمی دارد یکی از اسباب بازی های معمول بین کودکان بخصوص بین دخترچه ها عروسک است زیرا عروسک به دلیل شکل و شمایل انسانی توانایی ایجاد ارتباط و تأثیر گذاری زیادی بر ذهن بچه ها دارد، به همین دلیل از زمانهای قدیم ما درها و مادر بزرگها با همان وسایل ابتدایی که داشتند برای فرزندان خود عروسک می ساختند و از طریق بازی با عروسک عواطف مادرانه و آداب و سنن قومی و قبیله ای را به آن منتقل می کردند. در این میان صنعت عروسک سازی و کارخانه های عروسک سازی با ساخت عروسکهای کودکان درآمدی را برای خود ایجاد کردند و سیل عروسکهای زیبا با نام های گوناگون وارد بازار شد و با یکدیگر به رقابت پرداختند ولی در این رقابت این باری ها بودن که سبقت را از سایر عروسکها ربودند به طوری که باری در طی سالیان گذشته بیش از پانصد ۵۰۰ بار در نقش ها و شخصیتهای مختلف در فیلم های کامپیوتری، انیمیشنی و سینمایی ظاهر شده اند. اکنون این سؤال پیش می آید که چرا باری تا این اندازه مورد توجه قرار گرفته چرا در کنار دارا و سارا شانس انتخاب شدن باری و سایر عروسکهای خارجی که به قول بعضی ها موج فرهنگ سخت هستند بیشتر است از مادری که به اتفاق دختر کوچولوی خود برای خرید عروسک به یکی از مغازه های اسباب بازی فروشی مراجعه کرده است می پرسم شما برای خرید عروسک چه معیارهایی را در نظر می گیرید؟ ولی می گوید من ظرافت و زیبایی را مد نظر قرار می دهم و در این مورد عروسکهای خارجی بر عروسکهای ایرانی برتری دارند و از نظر قیمت نیز به مراتب ارزان تر و مقرون به صرفه ترند صاحب مغازه ضمن تأیید سخنان این خانم می گوید عروسکها اسباب بازی های ایرانی قابل رقابت با اسباب بازی های خارجی نیستند، عروسکهای خارجی بر عروسکهای ایرانی برتری دارند و علاوه بر قیمت نیز به مراتب ارزان تر و مقرون تر و به صرفه ترند وی معتقد است ساخت عروسکهای دارا و سارا هیچگاه در پی بررسی علل ناکامی این عروسکهای ملی در میان کودکان ایرانی بر نیامدند در حالی که طراحان عروسکهای باری همواره ادعا کرده اند که همواره با دقت آمار نوزادان متولد شده در سراسر جهان را بررسی کرده اند و ترکیب والدین و فرهنگ و زبان آنها در نظر می گیرند. اما بعضی از کارشناسان معتقدند که باری تنها یک عروسک نیست بلکه یک مانکن و مبلغ فرهنگ غرب است طراحان مجرب اندام باری را شبیه یک انسان با ظرافت و

زیبایی تمام ساختند و توسط دو پوشش فرهنگ خودشان را بر کشور ما رواج دادند سپس مد لاغری و انواع و اقسام لوازم ورزشی ویژه تناسب اندام را هم آوردند که باز هم از کشور ما در آمد کسب کنند در این میان ما غافل ماندیم. و من معتقدم تولید کنندگان ایرانی نمی توانند عروسک مرغوب و ارزان تولید کنند زیرا حمایت نمی شوند اما عروسکهای خارجی هم زیر قیمت وارد بازار جهانی می شوند اما سوال اینکه در مقابل کانون پرورش فکری کودکان ما برای پاسخ دادن به این نیاز انسانی فرزندان ما و کودکی کردن و شادان بودنشان چه کرده اند؟

بازی کودک را میسازد - بازی یکی از عوامل مهم برای تربیت و رشد خلاقیت های کودک است. بازی با عروسکهای خشن و زشت و نامناسب نه تنها مفید نیست بلکه استفاده و بازی با آنها برای کودکان بسیار زیانبار است.

این روزها اگر سری به مغازه ها و فروشگاهها بزنیم با انواع و اقسام عروسکهای مبتذل و خشن روبرو می شویم البته سازندگان این عروسکها خوب می دانند که شخصیت و اصالت افراد در دوران کودکی شکل می گیرد. راستی شما برای انتخاب عروسک و اسباب بازی ها چه معیارهایی را برای فرزندان خود در نظر می گیرید؟

جمعیت دفاع از کودکان کار و خیابان تابستان ۹۲



همراه با کودکان در جمعیت
دفاع از کودکان کار و خیابان در
گلگشت دریا چه چیتگر
۲۵ اردیبهشت تهران

به افکار عمومی وجدانهای بیدار

سیاست های خصمانه و رفتار غیر قانونی دستگاه قضایی و دادستان تهران در مورد ما زندانیان سیاسی و عقیدتی بند ۳۵۰ زندان اوین مبنی بر قطع تلفن و ملاقات های حضوری و مرخصی های پی در پی فشار روحی روانی بسیاری را برای خانواده ها و فرزندان ما زندانیان سیاسی در پی داشته است که نمونه آن بستری شدن فرزند اینجانب بهنام ابراهیم زاده در بیمارستان محک کودکان و فرزند محمد صدیق کبودوند که همچنان از بیماری شدیدی رنج می برد. قوانین عمومی زندانها در همه جای دنیا یکنواخت است اما بند ۳۵۰ زندان اوین گویا خارج از قوانین عمومی دیگر زندانی است. ما در طول این چند سال بارها به طرق مختلف خواست های قانونی خودمان مبنی برداشتن حق تلفن و ملاقات های حضوری و مرخصی های مداوم را از مسئولان داشته ایم. اما مسئولان هیچگاه به خواسته های منطقی و قانونی ما زندانیان توجه نکرده اند و همواره ما زندانیان را در تنگنا و فشار قرار داده اند. تجربه ای تلخ و لحظات تکان دهنده ای که تا عمق روح و روانمان نفوذ کرده و تجربه کرده ایم این حق هر انسانی است که وقتی به دلیل اعتقاداتش زندانی می شود در خواست رفتاری داشته باشد که متناسب با جایگاه اوست. همه ما بدون استثناء به دلیل فعالیت های انسانی محکوم و زندانی شده ایم ما در راه مبارزه برای احقاق حقوق بنیادیمان و حقوق سیاسی برابر مبارزه کرده ایم. این حقی است که در تمام دنیای متمدن برای همه انسانها به رسمیت شناخته شده است. این فعالیت ها ملهم از تمایل به مقاومت در برابر سیاست های تبعیض و نابرابر غیر عادلانه ای که مغایر با آزادی های اساسی و اصول حقوق بشری است. با به زندان انداختن صدها نفر انسان بی گناه ددرسرها و مشقت های فراوانی برای خانواده های زندانیان به وجود آورده اند. اکنون زندانها به مرکز انتقام گیری تبدیل شده است. چرا که طی چند سال گذشته ما هیچگاه از حق استفاده تلفن و ملاقات های حضوری و مرخصی و ... برخوردار نبوده ایم ادامه این رفتارها و برخوردها و محدودیتهای تأثیر بسیار بدی در روحیه فرزندان ما زندانیان در پی داشته است و خسارات جبران ناپذیری بر خانواده ها و فرزندان ما وارد شده است. من از همگان برای دفاع از حقوق فرزندم و بهبود وضعیت بیماری آن استمداد می طلبم. چه کسی گمان می کرد کسی که سالها در عرصه کودکان تلاش بسیار و مبارزه کرده است برای عقیده اش و در دفاع از کودکان به زندان بیفتد. من ایستادگی می کنم، اما چه

کسانی

باید به چه کسانی پاسخ این همه بی عدالتی و رنج را بدهند. چه کسی مسئول وضعیت وخیم فرزند بیمار من و محمد صدیق کیوند و دیگر کودکان است.
(اسعد) بهنام ابراهیم زاده پدر، بیمار نیما ابراهیم زاده زندان اوین بند ۳۵۰ - پاییز ۹۱

به مناسبت سالروز تولد تنها فرزندم نیما



اکنون که این نامه را برایت می نویسم بهار از همه سو بر من تاخته است رودخانه ها و دریاچه ها پر آب شده اند طبیعت دوباره به شکل طبیعی خود بازگشته است. نیمای عزیزم ، فرزند دوست داشتنی ام ۱۵ خرداد سالروز تولدت را با تمام وجودم تبریک می گویم. افسوس که هنوز در زندان و حبس و اطرافمان دیواره های سر به فلک کشیده بتونی اوین محاصره مان کرده اند و دورم از تو و با تو بودن.

پسر نازنینم گفتنی ها بسیار است و نا گفتنی ها بیشتر، برایت با عشق مینویسم پس تو نیز با عشق بخوان. هر زمان که دوست داشتی بخوان، من نگاهم به آینده ای روشن است تا شاید روزی با دیده ای بینا تر از امروز باز هم بنویسم .امروز از تو و برای تو نوشتم چون من هم روزی پسری نوجوان و کوچک بودم در کنار پدر و مادری مهربان، اما امروز نیمای عزیز در این شرایط سخت محروم شده ای از آغوش گرم و پر مهر و محبت پدری . نیمای عزیز ۲۵ خرداد سالروز تولدت را بار دیگر تبریک می گویم تولد تو تولد امید و آرزو...
نیما جان تولدت مبارک-

پدر در بند ، بهنام ابراهیم زاده، زندان اوین ، خرداد ۹۱

فردا دیر است همین الان به بهانه ۱۲ ژوئن روز مبارزه علیه کار کودک

امروزه پدیده «کودکان خیابانی» به عنوان يك معضل اجتماعی زمینه ساز افزایش آسیب های اجتماعی دیگر در جوامع گوناگون است. کودکان خیابانی بخشی از جمعیت عظیم کودکان هستند که در فقر شدید به سر می برند این کودکان تحت تأثیر فشارها و ناملایمات زندگی به کار در خیابان روی می آورند و فرآیند رشد جسمی، ذهنی، عاطفی و اجتماعی شان، در معرض خطر قرار می گیرد این کودکان یا برای یاری رساندن به خانواده هایشان کار می کنند و یا تنها نان آوران آنان هستند که اگر کار نکنند خانواده هایشان دچار مشکلات جدی می شوند. بر اساس آخرین یافته ها ۲۵۰ میلیون کودک کار در کشورهای درحال توسعه زندگی می کنند در مقاطع سنی ۵ تا ۱۵ سال قرار دارند و شمار پسران سه برابر دختران است بنابر آمارهای موجود ۶۱ درصد آنان در آسیا، ۳۲ درصد در آفریقا ۷ درصد در امریکای لاتین و يك درصد در اقیانوسیه زندگی می کنند. اما آمار دقیقی از کودکان کار در ایران نداریم اما واقعیت غیر قابل انکار است که روزانه دهها و صدها کودک بدون حمایت بزرگسالان و نهادهای مسئول و در معرض انواع آسیب های جسمی و روانی بر اثر تصادف، آلودگی های محیطی، سوء رفتار، سوء استفاده جنسی و امراض مقاربتی قرار دارند. کودکان خیابانی از هیچ نوع حمایت قانونی برخوردار نیستند و ارتباط محدود با خانواده و یا قطع دائمی این ارتباط می تواند از آنان یا لقوه بسازد. اما مسئول کیست؟

تعداد کودکان خیابانی کار در حال افزایش است، واقعیتی که نمی توان آن را انکار کرد. حضور آنان در جای جای شهر دیده می شود. و به بخشی از هویت شهر نشینی تبدیل شده اند نگاه جامعه نیز به این کودکان متفاوت است. ترحم، بی اعتنائی و خشونت، برخوردهایی است که هر روزه در مورد این کودکان تکرار می شود این که چرا پدیده ای به نام کودکان کار خیابانی در جامعه رو به افزایش است راههای برخورد با این پدیده چیست؟

روشن است که دلیل شکل گیری پدیده ای به نام کودکان کار خیابان، فقر اقتصادی است. اکثریت قریب به اتفاق این کودکان نان آور خانواده هایشان هستند و تا زمانی که آمار فقر اقتصادی در جامعه بالاست درصد آسیب های اجتماعی رو به افزایش است ما نمی توانیم مانع کار این کودکان کار خیابانها در کوره آجر پزی ها و کارگاههای سپاه و نمور باشیم. چرا که اگر

کار نکنند نمی‌توانند زندگی کنند و نیاز به نیازهای اولیه خود دارند برای حذف و بجای این کودکان باید بروی مسائل زندگی خانواده های آنان متمرکز شویم با سپردن این کودکان به خانواده های مسأله دار، مشکلی حل نمی‌شود، بلکه باید با تأمین نیازهای ابتدایی خانواده و نظارت بر آن، مانع از کار دوباره این کودکان شویم. این تغییر به عواملی مانند شرایط اجتماعی و اقتصادی هر جامعه بستگی دارد در جوامع وسعه یافته به دلیل رفاه نسبی و حمایت های اقتصادی و اجتماعی، کودکان کم تری به کار در خیابان مشغولند و اگر هم وجود داشته باشند از آنان حمایت می‌شود اما بد نیست که بدانید اخیراً در پاریس تجربه ای برای کودکان کار در خیابانها اجرا شده توجه کنید. در این شهر که کودکان کار به کار مشغولند گروههای سیار در خیابانها حضور دارند تا به این کودکان خدمت رسانی کنند. تغذیه حمام و آموزش و ... از جمله خدماتی است که توسط گروههای مدافع کودکان کار ارائه می‌شود حداقل دو مدد کار برای رسیدگی به امور این کودکان حضور فعال دارند نخست مددکار اجتماعی فرانسوی و دوم مددکار اجتماعی از کشور مبدأ مددکار فرانسوی برای انطباق این کودکان با شرایط فرهنگی و اجتماعی کشور فرانسه تلاش می‌کند و مددکار دیگر برای برقراری ارتباط با کودک و موقعیت در این پیوند فرهنگی همکاری دارد. اما سؤال اینجاست که ما برای کودکان کار ایرانی و غیر ایرانی که بیشتر عراقی و افغانی هستند چه کارهایی را کرده ایم این درحالی است که این کودکان از حقوق اولیه مانند شناسنامه و تحصیل حق اقامت هم محرومند در حالی که آموزه های دینی و ملی ما همواره بر حمایت از هم نوع تأکید میکند.

جمعیت دفاع از کودکان کار و خیابان آذر ۹۱



گرامی باد ۱۶ مهر روز جهانی کودک

گرم ترین آغوش برای زیبا ترین حمایت

هشت اکتبر روز جهانی کودک بهانه ای برای ورود به جهان کودکان ، روز جهانی کودک در سراسر جهان انگیزه ای برای توجه به حقوق کودکان است. کشورهای جهان بنا بر سنت و فرهنگ خود این روز را به گونه های مختلف برگزار می کنند روزی که در کنار جشنی که برای دلشادی کودکان برگزار میکنیم باید حواسمان به تمام کودکان در ایران باشد. باید دلمان را برای تمام کودکان که آینده سازان فرداهایمان هستند توجه کنیم. قانون حمایت از کودکان متشکل از ۵۴ ماده قانونی است که حاصل ده سال تلاش دلسوزانه کارشناسان بین المللی برای مفادی است که همگی حمایت از کودکان را در تمام دنیا در بر گرفته است. هدف اصلی رشد همه جانبه زندگی کودکان در يك فضای امن و مناسب است که به طور حتم تمام مسئولان و فعالان کودک به آن باید توجه خاص داشته و توان و حیطة وظایف خود برای بهبود این وضعیت تلاش می کنند . طبق ماده ۴۲ پیمان نامه حقوق کودک دولت ها مکلفند برای ترویج و آگاهی رسانی به ساکنان کشور خود در خصوص قوانین این عهد نامه بزرگ از طریق رسانه ها و رادیو و تلویزیون و مدارس و آموزش پرورش و .. هر کشور مفاد این قوانین را به اطلاع کودکان و نوجوانان و والدین آنها برسانند .

آزار و اذیت کودکان ،آزار جسمی و روحی و جنسی ، اجبار کودکان به اشتغال و کار از موارد اصلی است که در مراکز و NGO های کودکان برای ممانعت از آن تلاش می کنند . بسیاری از کودکان حتی والدین آنها به دلیل ضعیف بودن تبلیغات از قوانین نا آگاه هستند و بسیاری از اشتباهاتی که به عنوان خطا روی کودکان انجام میگردد از روی ناآگاهی است طبق امارها در حال حاضر بیش

از دو میلیون کودک کار وجود دارد. این در حالی است طبق قانون کشور نباید افراد زیر ۱۵ سال که کودک محسوب می شوند از مدرسه و درس جدا شده به فضای کسب و کار کشیده شوند

کودکی که به دلیل شرایط بد روحی و روانی نامناسب والدین و اطرافیان تحت آزار قرار دارد و یا به اجبار خانواده کار می کند نمی تواند از دست عاملان این مسئله که آینده روح و جسم او را آزار می دهند به خود آنها پناه ببرد. باید نهادی و مرکزی وجود داشته باشد که با آسودگی خیال به آن مرکز مراجعه و از همه راحت تر شماره ای یا اطلاع رسانی گسترده و مناسب در اختیار کودکان و نوجوانان قرار گیرد تا در صورت نیاز با آن تماس بگیرد. قانون

به مناسبت روز دانشجو به نام انسان، آزادی و برابری

۱۶ آذر هر سال یادآور جان فشانی، سرجانباخته راه آزادی خواهی و برابری طلبی شهیدان قندچی، بزرگ نیا و شریعت رضوی است. سالهاست که این روز را گرامی می‌داریم زیرا هنوز کشور ما به آزادی و به شعور و شور جنبش دانشجویی نیازمند است تا از گذرگاه‌های سخت و سرنوشت ساز پیش رو عبور کرده، شاهد صبح آزادی باشد. خوشحالم که جنبش دانشجویی هنوز پویا و سرزندگی خود را حفظ کرده است و از مبارزان راه آزادی در این شرایط سخت دفاع می‌کند.

از همه ی دانشجویان عزیز و آزادی خواهی که این مبارز کوچک راه آزادی و برابری را از یاد نبرده و مورد حمایت قرار داده اند. نهایت تشکر و قدردانی را دارم. کوچکتر از آنم که بخواهم پیامی برای این عزیزان بنویسم، تنها تأکید می‌کنم که برای روزهای سخت و دشوار و سرنوشت ساز خود را از هر جهت آماده کنند، راه پیش رو را همی سخت و دشوار است که نیازمند و همدلی و کنار گذاشتن برخی اختلافات جزئی عقیدتی و فکری است که در صد سال اخیر افت مبارزان راه آزادی بوده است. آنچه که ما در شرایط دشوار زندان امیدوار به آینده نگه می‌دارد پا فشاری شما عزیزان بر راه مقدس آزادی است که باعث می‌شود دشمنان آزادی هر روز خود را ضعیف تر از دیروز احساس کرده و در برابر موج گسترده تر آزادیخواهی وادار به تسلیم و پذیرش واقعیت‌ها شوند. دور نیست آن روز که فداکاری‌ها و از خودگذشتگی‌ها و به فکر دیگر بودن‌ها به بار نشیند. همه ی ما در برابر آنچه که در جامعه می‌گذرد مسئولیت انسانی داریم و از شما سپاسگذارم که قدر و ارزش آنانی را که در این راه قدم گذاشته اند را می‌دانید و آن‌ها را فراموش نکرده‌اید. هر سال ۱۶ آذر یادآور میثاق دیرین ما به آزادی و کرامت و پا فشاری بر آن است. میثاقی که گذشتگان ما نیز برای آن جان‌ها داده و سرها بر دار دیده‌اند. می‌دانم که برای برخی از شما‌ها این پرسش جدی است که چرا ما باید برای بدست آوردن آنچه که در کشور‌های دیگر بدیهی است این همه هزینه بدهیم. باید بخاطر داشته باشیم که آزادی بدون هزینه بدست نمی‌آید و اگر هم حاصل شود پایدار و قابل اتکا نخواهد بود. تجربه ی شهری نشان می‌دهد که مبارزه برای آزادی طولانی تر و مستمر بوده و تشییع آن هم راحت تر بوده است.

زنده باد اتحادیه جنبش کارگری و دانشجویی

زنده باد ۱۶ آذر روز آزادیخواهی و برابری طلبی بند ۳۵۰ زندان اوین اذرماه ۹۱

جشن یک روز برای شادمانی کودکان

کودکان یا همان آینده سازان جهانی که ما در آن زندگی میکنیم موتور توسعه فرداهایی هستند که امروز بذر آن پاشیده می شود. روز جهانی کودک جشنی سراسری است که به طرق مختلفی گرامی داشته میشود. هر دولتی بر اساس باورهای جامعه و باید ها و نباید های خود تلاش می کند این روز را به شکل ویژه ای پوشش دهد. در تقویم سازمان ملل ۲۰ نوامبر به عنوان روز کودک در نظر گرفته شده است. اما در ایران ۱۶ مهر که مصادف با هشت اکتبر است گرامی داشته میشود. اما در ایران دولتمردان ایران اجازه جشن و برگزاری مراسم روز کودک را به سختی به سازمان ها و نهادهای غیر دولتی می دهند. چون جامعه خواستهایی دارد. جشن ها و فستیوالها و برنامه ریزیهای ویژه تلویزیونی بخشی از برنامه هایی است که این روز را از دیگر روزها متمایز می کند و هدف از برگزاری روز کودک توجه به این قشر از جامعه بوده و اهمیت به این روز خاص نشان از اهمیت عمومی برای نسلهای آینده است. یکی از مسائلی که در روز جهانی کودک باید به آن توجه داشت، ارتباط آنها با دیگر کودکان برای نسلهای آینده است. یکی از مسائلی که در روز جهانی کودک باید به آن توجه داشت ارتباط آنها با دیگر کودکان جهان و درک صحیح از موقعیت ملی در قیاس با استانداردهای جهانی است. مشارکت والدین در روز جهانی کودک با فرزندانشان بسیار مهم است. تجمع آنها در مدرسه به همراه فرزندشان بر بهداشت روح و سلامت آنها مفید خواهد بود. به همین جهت توصیه می شود با فرزندان خود حتی برای تماشای یک برنامه مورد علاقه شان وقت بگذارید

(اسعد) بهنام ابراهیم زاده فعال کودکان عضو جمعیت دفاع از کودکان کار و خیابان)



استخدام پسرک

پسر يك بار ديگر اتاق مصاحبه را تجسم كرد. از دو ماه پيش كه در مرحله اول امتحان استخدامی قبول شده بود، اميدش برای آن كه به شغل آب و نان داری برسد بيشتر شد. كارمند تشریفات، شركت ایرانی، سوئدی، آموزشی در سوئد و كار در تهران حقوق خوب، امنیت شغلی و خلاصه شرایطی رویایی! او دوبار در خیالبافی هایش غرق شد، خود را به صورت كارمند تشریفات كه در میهمانی‌ها، نشست‌ها و همایش‌های شركت میزبان، میهمانان بلند پایه ایرانی و خارجی است تصور می‌كرد و با خود می‌گفت: از این به بعد باید برای هر روزه هفته يك دست‌كت و شلوار و كفش داشته باشم. بعد از خودش پرسید پول خرید این همه لباس را از كجا بیاورم؟ و پاسخ داد! حتماً آن قدر حقوق می‌گیرم كه از پس خریدش برآیم. بعد برای چندمین بار مراحلی كه تا این جا طی کرده بود، را مرور كرد! از وقتی كه نخستین آگاهی استخدام را به زبان انگلیسی در روزنامه دید و مدارك و سوابقش را فرستاد تا امروز. چقدر از خودش خوشش آمد كه می‌توانست به انگلیسی بخواند. بنویسد و حرف بزند. پسرک موفقیت در آزمون مرحله اول كه آن هم به زبان انگلیسی مسلط بود را به خاطر آورد و به نظرش آمد كه الان پشت ورودی شركت ایستاده و فقط مانده كه یکی در را باز كند و به او برای ورود به اتاق كارش خوش آمد بگوید.

پسر دوباره به زندگی واقعی بازگشت و فضای مصاحبه را تجسم كرد، مصاحبه با مدیرعامل ایرانی شركت كه رئیس دفتر ایران شركت هم بود، آخرین خوان محسوب می‌شد كه برای گذر از دروازه استخدام و رسیدن به بهشت اشتغال باید از این خوان عبور كرد. پسر می‌دانست كه شخصیت، رفتار و حتی لحن و صدای كارمندان تشریفات آن قدر مهم است كه خود آقای رئیس، مصاحبه استخدامی آنها را انجام می‌دهد. كمتر از ۴۸ ساعت بعد، او باید به دفتر مدیر عامل می‌رفت و به سوال‌های وی پاسخ می‌داد. پسر تلاش کرده بود سوالات مصاحبه را پیدا كند. او حتی با برخی شركت‌كنندگان در مصاحبه هم تماس گرفت اما هیچ يك حاضر به گفتن سوالات نشده بودند. پسر دوباره خیالبافی كرد! خوب! سر ساعت ۹ وارد می‌شوم... بهتره زودتر اون جا باشم تا وقت شناسی ام را نشان بدم. او سوالهای، احتمالی را مرور كرد. تنها می‌دانست كه زبان مصاحبه انگلیسی است. این را منشی رئیسی كه زمان مصاحبه را تعیین کرده بود، گفته بود. پسر نگران بود و شروع كرد به دلداری دادن خودش! هیچی نیس، فوئش قبول نمی‌شی دیگه، خوب می‌ری سراغ یه شغل دیگه! كار كه قحط

نیست! و باز با خودش زمزمه کرد: مگه چی می خوان پیرسن؟! سوالهای علمی را که امتحان گرفتن، چی مونده؟ رابطه عمومی و فن بیان و از این چیزا ترجمه هم زمان هم که چیزی نیس! کلاً بی خیال بابا. بعد از این پسر شروع کرد به دسته گل فرستادن برای خودش، فوق لیسانس که داری، خوش مشربم که هستی، روابط عمومی ات هم که خوبه، زبانتم حرف نداره، دیگه چی می خوان؟ مرگ می خوان برن قبرستون... و سعی کرد روحیه اش را بالا ببرد. مشغول این حرفها بود که سفره شام را انداختند، پسر غرق در خیالات، تا دست هایش را بشوید. ناگهان صدای جیغ و فریاد از دستشویی شنیده شد. مادر هراسان به سمت دستشویی دوید. پدر زیر لب غرولند کرد: دوباره این پسره سوسک دید مئه دخترا!!! می مونه بقیه حرف پدر را حتی خواهر و برادر پسر که سر سفره نشستند، هم نشنیدند. شاید هم حرفهای او آن قدر تکراری شده بود که حال شنیدنش را نداشته باشند. پسرک سرسفره شام آمد. پدر دوباره غرولند کرد خجالت نمی کشی؟ جیغ تا خانه اون ورترهم رفته! مگه دختری که از سوسک می ترسی؟ خوبه حالا سربازی هم رفتی! خواهر پسرک نیش خندی زد. پسر به او چشم غره رفت که ساکت باشد. پسر صبح با فریاد مادرش بیدار شد! این جوری می خواهی بری سرکار؟ لنگ ظهره... اگه این جوری بخوای کار کنی که دو روزه بیرون می کنی! پسر چشم باز کرد ساعت هنوز هفت و نیم بود. دوباره چشم هایش را بست و ترجیح داد که چرت بزند. اما مادر ول کن نبود بلند شو صبحانه بخور، یه کم کتابات رو بخون شاید ازشون سوال کنی، بلند شو می خوام برم خرید. شاید هم الان خواهرت با بچه هاش بیاد یالا دیگه ظهر شد، پسر این بار جواب داد: مامان تو فکر کارمنی یا جمع و جور کردن خونه؟ اگه آبجی اومد می گم خونه رو جمع و جور کند! مادر صبر نکرد که حرف پسر تمام شود. در را به هم زد و رفت. پسر از رختخواب بلند شد. خواهرش و برادرش رفته بودند. شاید دانشگاه... و شاید هم... چه فرقی می کرد. پسر صبحانه اش را خورد و رفت سراغ کامپیوترش بعد از آن هم دوباره شروع کرد و به فهرست کردن سوال های اجتماعی فردا؛ به انگلیسی درباره ایران و شهرهای مختلف توضیح داد، مقداری از خود و خانواده اش صحبت کرد. نگاهی به ورقه ای که نوشته بود، انداخت، سوالهایی را اضافه کرد بعضی ها را هم خط زد و توضیحاتش را ادامه داد: درباره تاریخ ایران، مقداری دوباره آداب و رسوم کمی هم مسایل سیاسی و اقتصادی، اینکه تهران چطور شهری است و از این حرف ها توی خیال خود در مقابل خارجی ها ایستاده بود و داشت سخنرانی می کرد. گفته بودند که گاهی شرکت علاوه بر میهمانان سوئدی، میهمانان از کشورهای دیگر هم دارد. در خیال،

خودش را می‌دید، که با آمریکایی ما سرمیز نشست و قهوه می‌خورد. دوباره بر روی کاغذ برگشت و از خودش پرسید: اگر دوباره غذاهای سنتی صحبت بشه، چی بگم؟ مثل آبگوشت! به انگلیسی چی میشه؟! میت واتر یا واترمیت؟ خنده‌اش گرفت. کله پاچه چی؟ هدا ندلگ؟ یا لگ اندهد؟ اصلاً آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها کله پاچه می‌خورن؟ یا آبگوشت...؟ و چند بار تکرار کرد. آخرش هم گفت: بی خیال بابا. میگم آی لا و کله پاچه، کله پاچه، خلاص! و زد زیر خنده در همین فکرها بود که خواهرش با بچه‌هایش آمد و پسر تا شب مشغول سر و کله زدن با بچه‌های خواهرش شد. روز مصاحبه، پسر صبح خیلی زود از خواب بیدار شد و پرید، به ساعت که نگاه کرد هنوز پنج صبح بود. بعد از حمام و کارهای دیگر، کمی صبحانه خورد و کت شلوار نواش را پوشید فکر کرد که اگر کراوات نزنند ممکن است بگویند چقدر بی‌کلاس است. هم کراوات زد هم اودکلن. آماده شد که راه بیفتد برادرش که تازه از خواب بیدار شده بود، همان اول متلکی بارش کرد: چه خبرته؟! دوش اودکلن گرفتی؟ خونه را بو برداشته! مگه کجا می‌خوای بری؟! پسر چیزی نگفت. نمی‌خواست اوقاتش را تلخ کند. تا سرخیابان یک بار دیگر همه سوال‌ها را مرور کرد: سوار تاکسی شد، تاکسی‌اش را عوض کرد و تا به شرکت رسید از ماشین که پیاده شد، تاکسی‌اش را عوض کرد و تا به شرکت رسید از ماشین که پیاده شد، به ساعت نگاه کرد. هنوز هشت بود و یک ساعت به شروع مصاحبه مانده بود. موبایلش را روی ساینلنت گذاشت... به اتوی شلوارش نگاه کرد، خوشبختانه خراب نشده بود، کراواتش را مرتب کرد و وارد ساختمان شد به نگهبان گفت که با آقای رئیس قرار ملاقات دارد، نگهبان اسم و فامیلش را پرسید و به کاغذی نگاه کرد و او را راهنمایی کرد هنوز نیم ساعتی تا شروع مصاحبه مانده بود و پسر را به داخل اتاق انتظار افکارش را مرور می‌کرد. منشی آمد و او را تا اتاق رئیس راهنمایی کرد. رئیس ابتدای ورودی ایستاده بود با خوشروی پسر را به داخل دعوت کرد و در را بست. پسر و آقای رئیس روی دو مبل بزرگ کنار هم نشستند. پسر فکر کرد که تا به امروز در جای به آن نرمی نشسته است. گفتگو شروع شد. رئیس آنقدر راحت صحبت می‌کرد که انگار چند سال است پسر را می‌شناسد. خدمتکار چای آورد و رئیس پرسید که میان چای و قهوه کدام را ترجیح می‌دهد پسر فکر کرد چه فرقی می‌کند چای یا قهوه؟ مهم این است که مصاحبه را قبول شود. برای همین هم گفت که همین چای خوب است و دست‌هایش را روی زانوی‌هایش گذاشت. اما فکر کرد که این طوری مثل بچه مدرسه شده، برای همین دست‌هایش را روی دسته‌های مبل گذاشت. اما احساس کرد که ارتفاع دسته‌های مبل

زیاد است و شانه هایش درد می گیرد. سپس دستهایش را از دو طرف آویزان کرد و تصمیم گرفت به جای فکر کردن به دست ها، سعی کند بفهمد که آیا رئیس از او خوشش آمد میانه. به نظرش آمد که کمی شیرین زبانی کند. با خود فکر کرد که اگر حرف به کله پاچه و آبگوشت کشیده شد، به انگلیسی به کله پاچه و آبگوشت چه می شود؟ اما رئیس داشت درباره حال و هوای تهران صحبت می کرد. و از پسر می خواست تا در مورد محله کودکی اش صحبت کند، پسر غرق در خاطرات کودکی، تند تند حرف می زد، رئیس پسر را به نوشیدن چای دعوت کرد. پسر همان طور که سخن می گفت دست برد و داشت فنجان چای را بر می داشت که ناگهان سوسک بزرگ و زرد رنگی را دید که به نعلبکی نزدیک می شود. پسر به هوا پرید، جیغ بلندی کشید و فنجان را به هوا پرتاب کرد. آقای رئیس مبهوت نگاه می کرد. چای نیمه داغ روی خودش و رئیس پاشید فنجان هم روی میز افتاد و تکه تکه شد، قلب پسر داشت از حرکت می ایستاد. معلوم نبود سوسک از کی روی میز رژه می رفته است. پسر نگاهی به اطراف کرد. منشی مضطرب و وحشت زده در دهانه در ایستاده بود و به آقای رئیسی که مبهوت روی میبل وا رفته بود، نگاه می کرد.

بهنام ابراهیم زاده ویلاگ نویسن فعال کارگری و کودک

زندان اوین بند ۳۵۰ تهران ... پاییز ۹۲



ان جی او و جایگاه آن در فعالیت اجتماعی



تشکل‌های کارگری، NGOها و سازمان‌های مردم‌نهاد دو بازوی مشترک در جهت تحقق عدالت و امنیت و دموکراسی.

سازمان‌های غیردولتی NGO یا سازمان مردم‌نهاد یا سمن نام‌هایی است برای گروه‌های مردمی که در کنار هم می‌آیند تا به اموری بپردازند که دولت‌ها یا نمی‌خواهند یا نمی‌توانند به آن بپردازند اموری که بیشتر جنبه کمک به مردم را دارد. از مقابله با اعتیاد و مراقبت از محیط زیست گرفته تا دفاع از کودکان و زنان و کارگران نقش اساسی سازمان‌های مردم‌نهاد در جریان کمک به توسعه و ایجاد ظرفیت‌های اجتماعی در مراحل برنامه‌ریزی و

سازماندهی که برای تحقق هدف خود به صورت داوطلبانه در یک ساختار قانونی و منسجم و به صورت غیردولتی، غیرسیاسی، غیرانتفاعی و غیرتجاری به فعالیت‌های انسانی و بشر دوستانه می‌پردازند. این سازمان‌های مردم‌نهاد به عنوان جوامعی که از همسویی اهداف و نگاه بخشی از افراد جامعه و همچنین مشارکت مردم با یکدیگر برای تحقق هدف مشترک شکل می‌گیرند و می‌توانند نقش مهمی در رشد آرمان‌های انسان‌دوستانه در میان مردم ایفا کنند.

نکته مهم که می‌توان درباره اهمیت مشارکت مردم در سازمان‌های مردم‌نهاد و کارگردهای مهم آن می‌توان گفت این است که مشارکت موجب افزایش و ارتقای سطح آگاهی اجتماعی می‌شود. از سوی دیگر این مشارکت، اجتماعی شدن و فرهنگ‌پذیری افراد را به دنبال دارد. همچنین تمرینی برای کارگروهی و زندگی جمعی همراه با آزادی و دموکراسی است. زندگی شهری و شهروندی امروزه ابعاد پیچیده و گسترده تری یافته است. زندگی در کلانشهرها مستلزم رعایت آداب و قانونمندی خاص است. در جوامع شهری وجود خدماتی مانند آموزش و پرورش، مراکز رفاهی و تفریحی، کار و بیمه، امنیت، مسایل حقوقی و قضایی و مسکن و غیره اجتناب‌ناپذیر است. به طور کلی سازمان‌های مردم‌نهاد در دنیا برای گسترش امنیت انسانی می‌تواند دو نقش اساسی ایفا کنند. در نقش اول می‌توانند زمینه‌ساز گسترش امنیت انسانی باشند. در نقش دوم باتوجه به وظیفه ذاتی و اساسنامه خود مأموریت‌هایی بر عهده دارند که نتایج این مأموریت‌ها موجب برقراری و گسترش امنیت انسانی می‌شود. آموزش یکی دیگر

از ملزومات کارگری در يك جامعه مدنی پویاست در این راستا، سازمان های مردمی ، در کنار نهادهایی که رسماً به این کار اشتغال دارند می توانند در مقیاس کوچکتر به کمک و آموزش گروه هایی از جامعه بپردازند که فرصتی برای بهره مندی از آموزش های رسمی جامعه را ندارند. یا نوع آموزش به گونه ای است که نهادهای رسمی آن را تأمین نمی کنند. بطور کلی تشکل ها و سازمان های مردم نهاد را می توان ظرف مناسبی برای دفاع از حقوق کارگران (بیمه اخراج، دستمزدها و ...) یا تلاش برای لغو کار کودکان و بهبودی معتادین و غیره باشد. چنین نهادهای همچنین ظرفی است که مردم را حول خواستهایی سراسری متحد کرده و سطح توقعات جامعه را ارتقاء میدهد. از اینرو فعالیت سازمان های مردم نهاد و NGO ها را نادیده گرفت و باید بسترهای مطلوبی برای فعالیت این سازمان ها فراهم کرد. این نهادها عملاً در خدمت رفاه جامعه است. اما بسیاری اوقات با برخورد شدید دولت روبرو شده و مانع از کار و فعالیت آنان می شوند و سنگ اندازی می کنید. از جمله دولت ایران به شدت با تشکل های کارگری و NGO های دفاع از کودکان و حقوق بشری برخورد می کند. در سال های اخیر فعالیت جمعیت دفاع از کودکان کار و خیابان و جمعیت جهانی شایسته برای کودکان همیشه با مانع تراشی و برخورد نهادهای امنیتی همراه بوده است بطوریکه در سال ۸۸ درب های جمعیت دفاع از کودکان واقع در پاسگاه نعمت آباد تهران به مدت ۴ روز از سوی نیروهای امنیتی بسته شد. درب های جمعیت جهانی شایسته برای کودکان واقع در شهر ری نیز همچنان بسته است. دولت ایران به شدت مانع ایجاد تشکل های کارگری و کودکان و نهادهای حقوق بشری است و در حال حاضر تعداد زیادی از فعالین کارگری و کودک و حقوق بشری در زندان دوران محکومیت خود را سپری می کنند.

(اسعد) معروف به بهنام ابراهیم زاده فعال کارگری و کودک و عضو جمعیت دفاع

از حقوق کودکان کار و خیابان و عضو کمیته پیگیری تشکلهای آزاد کارگری

زندان اوین بند ۳۵

خطاب به همگان دستگیری ام در سال ۸۹ و شکنجه در زندان

اینجانب بهنام ابراهیم زاده، در یکی از روزهای بهاری در ۲۲ خرداد ۸۹ در یکی از خیابان‌های تهران توسط نیروهای لباس شخصی به صورت هماهنگ شده همراه با ضرب و شتم شدید دستگیر شدم. متعاقب آن ابتدا به دانشگاه شریف و پلیس پیشگیری و سپس به زندان اوین قرنطینه بند ۷ و پس از چند روز به بند ۲۰۹ وزارت اطلاعات انتقال داده شدم. در این بند یک زندانی، نه تنها از حداقل حقوق برخوردار نیست بلکه شدیدترین فشارهای جسمی و روحی و روانی نیز با هدف ترور شخصتی و اقرار اجباری به جرایم ناکرده بر او وارد می‌شود. من در این نامه می‌خواهم از زندگی ام بنویسم. از مبارزاتم بنویسم و از این در زندگی چه روزگار جهنمی ای را گذراندم. بخصوص از فشارهای درون زندان مینویسم تا ببینید که واقعا زیر فشار شکنجه و چنان رفتار غیر انسانی ای حتی اگر زندانی اقراری کاذب علیه خود کند تا جانش را رها کند، برای چه کسی اعتباری دارد؟ جز زندانبانان و پرونده سازی برای زندانی.؟

من (اسعد) بهنام ابراهیم زاده در یک خانواده کارگری به دنیا آمده ام و در دوران کودکی و نوجوانی سال‌های زیادی برای سیر کردن شکم خود و خانواده ام راهی شهرستان‌های دور و مشغول کار در کوره‌های آجر پزی شدم. ما کار می‌کردیم تا درآمدی کسب کرده و زندگی شرافتمندانه داشته باشیم.

دوران کودکی نوجوانی من به همین منوال و زیر سایه ی جنگ و بمباران و درگیری و فرار به دیگر شهرها و روستاها و زندگی در جنگل‌ها و کوه‌ها وزیر پل‌ها گذشت متأسفانه به دلیل فقر و فلاکت و درگیری نتوانستم ادامه تحصیل داده و وارد دانشگاه شوم. همان سال‌ها وضعیت خودم و دیدن کودکان کار و طبقه محروم و فقیر جامعه ذهنم را مشغول می‌کرد و این پرسش برایم مطرح بود چرا عده ای در رفاه زندگی می‌کنند و عده ی زیاد دیگری با وجود کار و تلاش فراوان باید این گونه در رنج و فقر و نداری به سر ببرند؟ سال ۷۵ پس ازدواج برای یافتن شغل راهی تهران شدم و در میدان میوه و تره بار به طور شبانه روز مشغول کار شدم. پس از ۲ سال کار در میدان میوه و تره بار در یک شرکت خصوصی به صورت قرار دادی شروع به کار کردم. با آمدن به تهران دیدن وضعیت کودکان کار و کارگران بی بضاعت همچنان ذهن مرا مشغول می‌کرد تا این که در سال ۸۴ به عضویت N60 جمعیت دفاع از کودکان کار و

خیابان در آمدم و برای لغو کار کودکان و کمک به کودکان بد سرپرست و نیازمند، مشغول فعالیت شدم. در کنار فعالیت های کودکان به فعالیت های کارگری برای بهبود وضعیت کارگران پرداختم از این رو طی دهه گذشته چند مرتبه به جرم فعالیت های کودکان و کارگران بازداشت شدم. در اینجا میخواهم از وضعیتم در آخرین بازداشتی که داشتم بنویسم.

من تا پیش از دستگیری و تا زمانی که در چنین موقعیتی قرارنگرفته بودم آنچه را که از خبر گذاری ها و از مردم راجع به بازجویی ها و شکنجه ها در اوین می شنیدم باور نمی کردم اما زمانی که در زندان اوین در حبس انفرادی و زیر بازجویی های خشن و ضرب و شتم شدید قرار گرفتم همه چیز باورم شد. هتاک، فحاشی، ضرب و شتم، رفتارهای غیرقانونی و غیر شرعی از همان لحظه اول بازداشت در خیابان و داخل ماشین ون پلیس پیشگیری آغاز شد. در لحظه دستگیری دستانم را از پشت با دستبندهای پلاستیکی سفت و سخت بستند بطوریکه در اثر فشار، دستبند به داخل گوشت میخورد و در حالی بود که من را به زور در کف ماشین و زیر صندلی خوابانده بودند و با مشت و لگد مرا می زدند در آن لحظه در اثر شدت ضربات وارده، قفسه سینه ام و قسمتی از پایم به شدت آسیب دید. این رفتار تند و خشن حتی در محل پلیس پیشگیری ادامه یافت به جز من افراد دیگری هم بازداشت شده بودند که با آنها نیز همین طور رفتار می شد. پس از یک شب بازداشت در شرایط بد، ما را به زندان اوین منتقل کردند و در آنجا یکی از مأمورین نیروی انتظامی به بهانه تماس گرفتن با خانواده هایمان هر چه پول همراهمان بود اخاذی کرد که بعدها متوجه شدیم که هرگز با خانواده ها تماس نگرفته اند. پس از مدتی من به قرنطینه بند ۲ زندان اوین منتقل شدم و پس از چند روز در حالی که همچنان از درد قفسه سینه و ضربات وارده رنج می کشیدم به سلول های انفرادی بند ۲۰۹ وزارت اطلاعات منتقل شدم. شرایط زندان سخت تر و غیر انسانی تر شده بود. بر خلاف مصوبه خود مجلس ششم و دستور آیت اله شاهرودی مبنی بر این که هر ۲ سلول انفرادی یکی شود تا سنییت تشکیل گردد، اینجا هر سلول انفرادی را به ۲ قسمت تقسیم کرده بودند به طوری که زندانی در فضایی بسیار تنگ و تاریک قرار گیرد. یک سطل فلزی که بر سر چاه توالت گذاشته شده بود جهت اجابت مزاج و یک شیر آب در بالای آن نیز قرار داشت، داخل سلول به همین اندازه بود و تدایمی اندیشیده شده بود که زندانی حتی برای رفع نیازهای اولیه ی خود از سلول خارج نشود. فضای سلول هم بسیار مرطوب و پر از حشرات مانند مورچه و سوسک بود. تحمل سلول انفرادی امری بود که باید به آن عادت می کردم. اما بدتر از آن رفتار بازجویان و

شکنجه‌های آنان بود. آنها می‌زدند و من آه می‌کشیدم آنها می‌خندیدند و من درد می‌کشیدم.

در ماه اول بازجویی مدام این جمله را از زبان بازجویان می‌شنیدیم که خون‌ها ریخته شده، نظام ترک برداشته، فعالان حقوق بشر و کارگران مانند تو پایشان را از گلیمشان دراز تر کرده اند، شاکی شما نظام است و تو به زودی اعدام خواهی شد.

این آخرین بازجویی توست و تا چند روز دیگر ساعت 5 صبح سراغت می‌آییم و تو را پای چوبه دار می‌بریم. تحقق این وعده تا مدت‌ها وقتی که در طول شبانه روز بدون هیچ توضیحی مرا از سلول دیگر می‌بردند مرا در بیم و هراس نسبت به ادامه حیات خویش قرار می‌داد. حبس انفرادی من ۱۲۰ روز به طول انجامید. که با بازجویی‌های خشن و چند ساعته همراه بود. بازجویی‌های من با انواع ضرب و شتم و شکنجه‌های جسمی و روحی همراه بود. آنها با مشت و لگد من را می‌زدند و ادارم می‌کردند دمپایی ام را به گوشم بچسبانم و به اصطلاح تلفنی با مادرم صحبت کنم آنها می‌گفتند دمپایی تلفن است و باید صحبت کنی. یک بار بازجویان پس از ضرب و شتم فراوان، دستشان را دور گردنم حلقه کردند و تمام وزن مرا بلند کردند که برای مدتی بیهوش شدم و تا روزها از شدت گلو درد خوردن آب و غذا برایم زجر آور می‌شد. آنها بارها من را زمین می‌زدند و تمام هیكل خود را روی شکم و صورتم می‌گذاشتند تا امکان هرگونه حرکتی از من سلب شود سپس تا می‌توانستند من را زیر باران مشت لگد می‌گرفتند و گلویم را می‌فشردند تا حالت خفگی به من دست دهد.

آنها حتی از صدای درد کشیدن من استفاده کرده و سایر زندانیان را تحت تأثیر قرار می‌دادند این موضوع را بعدها از سایر زندانیان شنیدم که همزمان با شکنجه من جلسات بازجویی آنان تشکیل می‌شد تا با شنیدن صدای آه و ناله‌ی من آنها نیز تحت فشار روحی و روانی قرار گیرند.

علاوه بر این شکنجه‌های جسمانی آنها بارها من را به تجاوز جنسی تهدید کردند و می‌گفتند تو را دست بچه‌های بسیجی می‌دهیم تا چند نفره به تو تجاوز کنند و چندین بار نیز من را تهدید به استعمال و تجاوز با بطری و شیشه نوشابه و چوب کردند. شکنجه‌ها و ضرب و شتم‌های آنها همراه با هتاک‌ی و فحاشی فراوان بود. آنها مدام به من دشنام و ناسزا می‌دادند و مادرم را با بدترین الفاظ نام می‌بردند و همسر عزیز و فداکارم و خواهرم را نیز با الفاظ رکیک و توهین آمیز خطاب می‌کردند. البته این توهین‌ها و فحاشی‌ها فقط در مورد من و خانواده

ام نبود آنها همچنین از زنان فعال در عرصه زنان و دیگر فعالین حقوق بشری و سیاسی با عنوان فاحشه و سایر توهین ها و دشنام ها یاد می کردند. اما تخصص بازجویان نظام جمهوری اسلامی و به اصطلاح سربازان گمنان امام زمان در بکار بردن الفاظ رکیک و فحش های ناموسی و رکیک ترین دشنام هایی است که به هیچ عنوان در این نامه نمی توان به آن اشاره کرد؟

آنها بارها تهدید می کردند که بلایی به سرت خواهیم آورد که هرگاه نام وزارت اطلاعات و بند ۲۰۹ را شنیدی تمام وجودت بلرزد و می گفتند خدا شما را به زندان آورده است ولی خدا هم نمی تواند شما را آزاد کند.

آنها فشار می آوردند تا وادارم کنند که علیه همراهان و همکارانم تك نویسی کنم و به دروغ بر فساد اخلاقی آنها شهادت دهم و انحام این کار را شرط آزادی من مطرح می کردند. یکی دیگر از روش های غیر اخلاقی آنها این بود که به دروغ از مسایل اخلاقی برخی زندانیان، همکارانم بر جمعیت دفاع از کودکان و تشکل های کارگری خبر می دادند و ادعا می کردند بسیاری از آنها به روابط نامشروع خود اعتراف کرده و علیه من سخن گفته اند. آنها حتی تهدید می کردند که برای گرفتن اعتراف خانواده ام به ویژه همسرم را به اوین خواهند آورد. آنها برگه های بازجویی را به من می دادند و می گفتند اعتراف نشانه صداقت و همکاری تو با ماست و در صورت همکاری با ما زمینه های آزادی ات را فراهم می آوریم و وقتی که من حقایق را بر برگه ها می نوشتم آن را پاره می کردند و مورد ضرب و شتم وحشیانه ای قرار می گرفتم. می گفتند نوشته های تو باید مطابق میل ما باشد و وقتی که از اعترافات دروغین امتناع می ورزیدم بازهم زیر شکنجه قرار می گرفتم. يك بار نیز در حالی که با مشت و لگد به جانم افتاده بودند، گلویم را تا حد خفگی می فشردند و می گفتند به تو ثابت می کنیم حرامزاده و ... هستی و حتی کارگر بودن مرا به سخره و مسخره می گرفتند و توهین می کردند. آنها علاوه بر ضرب و شتم و اعتراف گیری به زور اتهامات دروغین دیگری را به من نسبت می دادند و تأکید داشتند که باید آنها را قبول کنم از جمله این که چون در بهار ۸۸ در اولین دستگیری با فرزند کمانگر و علی حیدریان هم بند بودم، تأکید می کردند که باید اعتراف کنم من نیز قصد بمب گذاری داشته و با گروهك پژاك همکاری داشته ام و باز هم پس از گفتن حقایق مورد ضرب و شتم شدید و هتاکي و توهین به خانواده قرار می گرفتم. البته بعدها فهمیدم که این شیوه ی کثیف و غیر انسانی بیت الغزل بازجویی از زندانیان سیاسی طی سال

های ۸۱ و ۸۲ و ۸۶ و پس از انتخابات ۸۸ بوده است. هنگامیکه پس از ۱۵ روز اعتصاب غذا در بند ۲۰۹ به دلیل وضعیت نامناسب سلول، فشارهای زیادی بر من وارد آمد و دچار خون‌ریزی معده و درد کلیه شدم، در ۱۶ مهر ۸۹ به بند ۳۵۰ زندان اوین منتقل شدم. شکنجه و آزار ادامه یافت. بدین ترتیب ۸۰ روز در حبس انفرادی و بازجویی و در مجموع ۴ ماه حبس در بند ۲۰۹ را با انواع رفتارهای غیرانسانی و انواع شکنجه‌ها و هتاکی‌ها سپری نمودم. در ۸۰ روز حبس انفرادی نه به تلفن دسترسی داشتم و نه اجازه ملاقات با خانواده ام به من داده می‌شد. این بی‌خبری طولانی سبب طرح این پرسش در میان خانواده و دوستانم و رسانه‌ها شده بود که آیا بهنام ابراهیم زاده زنده است؟ قبل از انتقال به بند ۳۵۰ از من خواسته مصاحبه‌ای تلویزیونی داشته باشم و در این مصاحبه خواسته‌ها و گفته‌های بازجویان را بازگو نمایم اما چون این نمایش اعترافات ساختگی و جعلی علیه خودم بود از آن امتناع ورزیدم که نتیجه هم مشخص است بازهم مورد ضرب و شتم و هتاکی قرار گرفتم. سرانجام پس از ۸ ماه بلاتکلیفی در ۲۲ آذر ۸۹ روانه دادگاه شدم که حتی قاضی هم گفت مصاحبه کن که نکردم. دادگاهی من در شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب و به سرپرستی قاضی صلواتی و به صورت غیر علنی برقرار شد. البته فشارها و تهدیدها در دادگاه نیز ادامه داشت در همان ابتدا قاضی اجازه دیدار با خانواده ام را نداد. این در حالی بود که خانواده ام مسیری بسیار طولانی را از شهرستان تا تهران با سختی طی کرده بودند و جلوی درب دادگاه منتظر دیدار با من بودند و این اقدام قاضی و دیدن چشمان گریان همسر و فرزند خردسالم سبب فشار روانی مضاعفی بر من شده بود. هنگام برگذاری دادگاه نیز، دادگاهی که چند دقیقه بیشتر طول نکشید نماینده دادستان کیفر خواستی به این ترتیب قرائت کرد:

نشر خبر: اکاذیب از طریق وبلاگ نویسی، همکاری با سازمان مجاهدین خلق، عضویت در تشکل‌های غیرقانونی، شرکت در تجمعات و سلب آسایش عمومی، همکاری با کمیته گزارشگران حقوق بشر، نوشتن مطالب تند، موهن و توهین آمیز و ایجاد تشکل دانشجویی داب. قاضی نیز اجازه دفاع را به من نداد و وکیلی که به عنوان وکیل تسخیری و فقط برای رفع تکلیف در دادگاه حضور یافته بود. عملاً هیچ‌گونه دفاعی از من نکرد چون قاضی صلواتی با برخوردی تند او را از انجام هر دفاعی منع کرده بود. اکنون بیش از ۳ سال از حبس من می‌گذرد در حال حاضر بر اثر فشارهای وارده، گوش چپم شنوایی اش را از دست داده و بر اثر ۲ بار اعتصاب غذا کلیه‌ها و معده ام به شدت آسیب دیده‌اند و وضعیت روحی من بر اثر دوری از

خانواده ام اصلاً خوب نیست .

هر چند که حکم صادره در دادگاهی مجدد در شعبه ۲۸ دادگاه انقلاب در تاریخ ۹۰/۳/۲۲ به ۵ سال حبس کاهش یافت.

در خاتمه می‌خواهم بگویم که من بهنام ابراهیم زاده، یک فعال مدافع حقوق کارگر، حقوق کودک و حقوق انسان هستم. جرم من این بوده و هست که برای بهبود وضعیت کودکان و کارگران تلاش کرده ایم. پرسش من این است که آیا حمایت از کودکان و کارگران؛ زنان و رعایت حقوق بشر برای دستیابی به جامعه ای شاد و انسانی برای همه مردم کیفری برابر با تحمیل رفتارهای غیر انسانی و ظالمانه دارد؟ آیا انتظار این که در صورت اثبات شکنجه ، شکنجه گر محاکمه شود، انتظار کزافی است؟

اتهاماتی که بر من وارد شده، همگی کذب محض است. و باید مسئولان پاسخگو باشند. من زندانی ای نیستم که تقاضای عفو نمایم بلکه اسیرم و تقاضای آزادی دارم. این مسئولان متخلف هستند که من را تنها به دلیل دفاع از حقوق کودکان و کارگران و زنان به زندان انداخته اند و باید از من و امثال من تقاضای بخشش نمایند چرا که ظالم باید تقاضای عفو کند نه مظلوم.



ضمیمه

نوشته‌هایی از نیما فرزندم و زبیده همسرم

عکس‌ها و خاطرات

هشت اکتبر روز جهانی کودک روز خنده های کودکانه ، آرزوهای کودکانه

امروز روز جهانی کودک روز ماست. روز کودکان تمام جهان است. روزی که همه با هم آترا جشن می گیریم. امروز که چشمانم را باز کردم آرزو کردم که کودکان در هر کجای دنیا با هر رنگ و پوست و زبانی که هستند، لبخند به لب داشته باشند. دلشان شاد باشد و گرسنه نباشند. هیچ پدری خسته نباشند. هیچ کودکی اشک نریزد. هیچ مادری غصه نداشته باشد. کاش امروز آغوش همه مادرها و پدرهای دنیا برای فرزندانمان پرمهر باشد. امروز روز بازی و نشاط باشد. روز خنده های کودکانه باشد. روز کادوهای رنگارنگ باشد. روز خوبی بودن و پاک بودن ، و همدیگر را دوست داشتن باشد. روزی که همه و همه چه دور و چه نزدیک دست در دست هم عشق را به دلها هدیه دهیم. روزی که پاکترین عشق ها از میان معصوم ترین نگاهها بدرخشد و دنیا پر شود از خنده های شاد کودکانه. روزی که پدران ما کودکان دیگر در زندان و بند نباشند.

نیما ابراهیم زاده فرزند زندانی دربند بهنام ابراهیم زاده مهر ۹۱

این برای روز جهانی کودک

استمداد کودک سیزده ساله نیما ابراهیم زاده فرزند زندانی در بند بهنام ابراهیم

زاده فعال حقوق کودکان

به عنوان فرزند زندانی در بند پدر عزیزم بهنام ابراهیم زاده که به جرم دفاع از حقوق کودکان به ۵ سال حبس محکوم شده و به نمایندگی از تمامی کودکان این مرز و بوم و به همراه دیگر کودکان در جمعیت دفاع از کودکان از اجتماع می خواهیم تمام کودکان جهان از حق داشتن کانون گرم خانواده و دنیای پر امید بهرمنند باشند. ما اعلام می کنیم سهم تمام کودکان دنیای سرشار از دانایی است که با فراگیری علم و دانش در محیطی آرام و بدور از هیاهوی جنگ و خشونت امکان پذیر است ، ما اعلام می کنیم با هر نژاد و هر قومی و با هر زبان و هر لباس دوستی و صداقت، امنیت و عدالت، حق تمام کودکان جهان است ما می خواهیم که جهان را به آرامش دعوت کنیم، ما فرزندان ایران زمین می خواهیم حق کودکان جهان را فریاد بزنیم تا دنیا بداند پنجره های آزادی از آن ماست ما فریاد می زنیم که دنیای شاد و زیبا از آن ماست پدران ما را آزاد کنید تا پدران در کنارمان و در آغوش بگیریم.

نیما ابراهیم زاده فرزند زندانی در بند بهنام ابراهیم زاده به همراه کودکان جمعیت دفاع از

کودکان مهر ۹۱

نیما ابراهیم زاده فرزند بهنام ابراهیم زاده هستیم و از شما سؤالی دار



من در این روزهای سخت شیمی درمانی میخوام پدرم را در کنارم داشته باشم، من در مقابله با سرطان میخوام پدرم را نیز در کنارم داشته باشم. آیا این خواست زیادی است؟ شما بگوئید؟

در تهران زندگی میکنم. تقریباً ۴ ماه پیش طی آزمایشاتی پزشکان تشخیص دادند که مبتلا به سرطان خون هستیم. ازعواقبش و از مراحل درمانی و غیره تاکنون دکترهای بیمارستان "محک" برایم بسیار گفته اند. سرطان است، سرما خوردگی نیست، شوخی هم با کسی ندارد. بعضی وقتها از این همه دارو که مصرف میکنم که تماماً بیحالم میکند، خسته میشوم. ولی باز پدرم، مادرم و دوستان خویم من را تشویق میکنند که من میتونم دوباره سلامتی کاملم را بدست بیاورم. توصیه میکنند، آرامش داشته باشم، صبور و قوی باشم!

شما بگوئید من در این شرایط چطور قوی، صبور و آرام باشم؟!
نمیدانم دردهای خودم را بازگو کنم یا دردهای پدرم را؟ نمیدانم؟ آیا فرقی هم میکند؟

شاید شما آدمهای بزرگتر و باتجربه تر بتوانید من را درك كنيد كه در چه دوران سختی زندگی میکنم و هر لحظه اش چقدر سخت می تواند باشد. احساس میکنم نه دردهایم را پایانی هست، نه رنج و مشقتی كه هر روزه به من تحمیل می شود.

من مرتب میرم در اینترنت و در مورد مریضی خودم مطالعه میکنم. یکی از دلایل گسترش و شروع سرطان را شك و استرس عصبی بیش از حد تشخیص داده اند، اگر چه مراکز تحقیقی میگویند بطور قطع نمیتوان گفت چه میزان در این بیماری نقش دارند اما میدانند كه استرس بیش از حد باعث میشود كه مریض روند بهبودیش مخاطره آمیز و طولانی تر شود.

بگذارید رك به شما بگویم، من میخواهم زنده بمانم، میخواهم زندگی كنم. آیا این خواست زیادی است؟ میدانم زندگی كردن در این دنیایی كه من می بینم سخت و چه بسا برای كودكانی همچون من بسی سخت تر است. ولی تصور اینكه دل مادر و پدرم را بشكنم و این دنیای لعنتی را ترك كنم، برایم سخت تر است. نمیخواهم با غم از دست دادن من شب و روزشان سیاه شود. راستش بعضی وقتها سرم را زیر بالشم میگذرام و پنهانی برای خودم گریه میکنم. برای آنها گریه میکنم. كه در نبود من چقدر روزها و زندگیشان دردناكتر از امروز خواهد شد.

زندگی در این چند ماه همراه با تحمل مریضی سرطان و همچنین در غیاب پدر عزیزم را خیلی زودتر بزرگ و با تجربه كرده است! پدرم همیشه به من گفته است كه حق کسی را نباید پایمال كرد. به من درس انسانیت داده است. پدرم از درد كارگران و مردم فقیر صحبت میکند. پدرم از كودكانی برایم صحبت میکند كه سقف پلها، سقف خانه هایشان و تكه های مقوا تخت خوابشان است. بابایم همیشه از احترام به انسانها صحبت كرده است. حالا دوست دارم بدانم چرا برای این حرفهای منطقی و این همه دلسوزیها او باید در زندان به سر ببرد و در كنار من نباشد؟ من به پدرم نیاز دارم، واقعا نیاز دارم. هر وقت دلم میگیرد برای شاد كردن من از هیچ کاری دریغ نمی كند، سربه سرم میگذارد، با من كشتی میگیرد و هر جوری شده میخواهد شاد باشم. آیا این چنین پدری باید جایش در زندان باشد؟

من می دانم در این مدت ما دوستان زیادی پیدا كرده ایم كه از همه لحاظ من و خانواده ام را حمایت كرده اند. من از همه این دوستان تشكر میکنم. چون این حمایتها باعث شده است به پدرم مرخصی بدهند تا مدتی برابلیم باشد و دست نوازش او را بر تنم و وجودم احساس كنم. هر لحظه آرزو میکنم كه کسی زنگ بزند و به من خبر بدهند كه كه پدرم برای همیشه می تواند در كنار من باشد. اما مگر صاحبان زندان و زندانبانها ما را راحت میگذارند. با هر

تلفنی تن هر سه تای ما را می لرزانند. امروز هم یکی از آن روزها بود. نمیدانم برای خودم نارحت باشم یا برای بغض پدرم که پشت تلفن داد میزد من به زندان برمیگردم ولی امروز نه! به پسرم قول دادم با وی به دکتر برم. دلم برای اشکهای مادرم و از اینکه زمین زمان را نفرین میکرد، میسوزد.

من از همه شما که صدای من را می شنوید و نوشته من را میخوانید میخواهم که من و خانواده ما را حمایت کنید.

آهای وجدانهای بیدار بشریت، مگر توقع زیادی است که بخواهی پدرت در کنارت آزاد باشد، شما بگوئید!

نیما ابراهیم زاده چهاردهم خرداد ۹۲



نامه ی زبیده حاجی زاده همسر زندانی در بند بهنام ابراهیمی زاده به:



سازمان ملل متحد، اتحادیه اروپا، عفو بین الملل، اتحادیه ها و سندیکاهای کارگری، انجمن روزنامه نگاران و قلم، دیده بان حقوق بشر، سازمان ها و نهادهای حقوق بشری و انسان دوست، احزاب و گروههای انسان دوست و مترقی .

با سلام، این نامه از جانب همسری دردمند و زجر کشیده که بیش سه سال و نیم است همسرش تنها به جرم آشکار کردن بی عدالتی و دفاع از کودکان و کارگران در زندان است، می باشد. همسرم سالهاست که در دفاع از کودکان و کارگران پا به میدان نهاده و فعالیت می کند. فعالیت های بشر دوستانه و انسانی همسرم بهنام ابراهیم زاده در دفاع از کودکان و کارگران قابل ارجح است. اما متأسفانه دولت ایران در روز ۲۲ خرداد ۸۹ در يك اقدام از پیش تعیین شده و هماهنگ همسرم را دستگیر و بلافاصله روانه زندان کرد. در هنگام دستگیری همسرم به شدت از سوی نیروهای امنیتی و نیروی انتظامی مورد ضرب و شتم قرار گرفت که در اثر همین ضرب و شتم ها قفسه سینه و پای سمت چپش به شدت آسیب دید. وی چهار ماه در سلولهای انفرادی در بند ۲۰۹ وابسته به وزارت اطلاعات بدون حق دسترسی به تلفن و ملاقات با خانواده گذارند و در اعتراض به این وضعیت به مدت ۱۵ روز دست به اعتصاب غذا زد. ضمناً همسرم در اثر ضرب و شتم های بازجویان و نیروهای امنیتی از ناحیه ی سر و گردان و گوش به شدت آسیب دیده و در حال حاضر طبق تأیید پزشک قانونی زندان اوین همسرم از ناراحتی های آرتروز گردن و دردگوش و ... رنج می برد. اما با وجود درخواست های مکرر مبنی بر رسیدگی وضعیت پزشکی و مرخصی درمانی متأسفانه با درخواست های قانونی همسرم موافقت نمی کنند ما بعد از سه سال دیگر امید عدالت را از مسئولان ایران از دست داده ایم. بی قانونی بی توجهی به حداقل حقوق شهروندی و نادیده گرفتن آزادی های دادرسی و چگونگی بازداشت و اینکه در همه ی مراحل دادگاهی وکیل همسرم نتوانسته از وی دفاع کند و در طول مراحل بازجویی همواره با چشم بند مورد شکنجه های تند و خشن و توهین و بی حرمتی قرار گرفته اند در این نامه نمی گنجد. به دنبال همه ی این موارد در حال حاضر همسرم بر اثر ضرب و شتم های وارده از ناراحتی آرتروز و گردن و درد گوش همچنان رنج می برد و نیاز مبرم به مرخصی درمانی و رسیدگی به وضعیت پزشکی دارد. اما مسئولان با درخواست های ما مبنی بر

رسیدگی به وضعیت پزشکی و مرخصی درمانی وی موافقت نمی‌کنند و حتی ملاقات‌های حضوری و تماس تلفنی وی را با خانواده قطع کرده‌اند و از دیدار با تنها فرزندش محروم مانده است. پرسش من از افکار عمومی این است که آیا حمایت از کودکان و کارگران و فعالیت‌های حقوق بشری و خواست ملت ایران و رعایت حقوق بشر برای دستیابی به دموکراسی، کیفی برابر با تحمیل رفتارهای تند و خشن و غیر انسانی و ظالمانه را دارد؟ دولت ایران در حال حاضر زندان را که باید محل مجازات قانونی باشد بر عکس تبدیل به مرکز انتقام‌گیری کرده است.

من به عنوان همسر دردمند یک زندانی سیاسی محبوس در زندان اوین از سازمان ملل و اتحادیه اروپا و عفو بین‌الملل و تمامی سازمان‌ها و نهادهای حقوق بشری و انسان دوست می‌خواهم که وضعیت وخامت بار همسرم را دریابند و با فشار هرچه بیشتر به سران جمهوری اسلامی ایران نگذارند سرنوشت همسرم نیز همچون زندانیانی که در اثر عدم رسیدگی پزشکی جان خود را از دست دادند دچار شوند. رفتار غیر انسانی با زندانیان یک مشکل ریشه دار است. زبیده حاجی زاده همسر زندانی در بند بهنام ابراهیم زاده تهران پاییز ۹۱



در کنار پسرم نیما



همراه با کودکان در جمعیت دفاع از کودکان کاروخیابان در گلگشت دریا چه چیتگر
۲۵ اردیبهشت تهران



در کنار دوستانم



دیدار با مادر و فرزندان غالب حسینی فعال کارگری در سنندج که در زندان بود



گرامیداشت روز جهانی کارگر ۲۰۱۳ در کنار همکارانم



دیدار با خانواده ندا آقا سلطان



دیدار با خانواده ستار بهشتی



در کنار دوستانم کودکان کار و خیابان



من صدای کارگران زندانی و زندانیان سیاسی در بندم



با تشکر از همه کسانی که حمایت کردند

خرداد ۱۳۹۲، مه ۲۰۱۳